

روان

روشد

ISSN: 1606-9080
www.roshdmag.ir



ماده‌نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و سوم / آذرماه ۱۳۹۶
شماره پی‌درپی ۴۸/۳۷۸ / صفحه ۱۱۰۰۰ ریال



هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ

این، آفرینش خداست. به من نشان دهید که دیگران چه آفریده‌اند؟

قرآن کریم، سوره لقمان، آیه ۱۱



«نورون» یکی از جالب‌ترین و مهم‌انگیزترین سلول‌های بدن است که در هر اندامی یافت می‌شود. عملکرد اصلی نورون انتقال اطلاعات در یک جهت است. پیام عصبی ماهیت بیواندکی دارد و با تغییر بار الکتریکی تحریک می‌شود. دانشمندان علوم کامپیوتر، طرز کار نورون‌ها را به صورت یک مدل ریاضی درآوردند که به آن «شکله عصبی» می‌گویند. مدل شبکه عصبی کاربرد فراوانی در حوزه هوش مصنوعی دارد.

روشنه جوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره سی و سوم / آذر ماه ۱۳۹۶ / شماره بی دربی ۲۷۸
e-mail: javan@roshdmag.ir



آینده شغلی

ده سال پیش سال آخر دبیرستان بودم. آن روزها متقاضی رشته تجربی کم بود. اکثریت بچه‌ها ریاضی فیزیک می‌خواندند و مهم‌ترین هدفشان رشته‌های مهندسی بود. پدر و مادرها بچه‌ها را به سمت رشته‌های برق و مکانیک و عمران و نفت و ... هل می‌دادند و جو جامعه طوری بود که انگار ورود به این رشته‌ها مساوی است با سعادت ابدی. نتیجه آن شور و اشتیاقی همگانی این است که امروز ایران رکورددار تعداد مهندس در دنیا است. غافل از اینکه اصلاً جامعه به این همه مهندس احتیاج ندارد. بنابراین کسانی که الان مدرک مهندسی دارند، نمی‌توانند به موقعیت شغلی ایده‌آلشان برسند. از ده سال پیش تاکنون، سال به سال تعداد دانش آموزان رشته‌های ریاضی فیزیک کم شده و به رشته تجربی اضافه شده است. چرا؟ دلیلش واضح است. سال به سال، بعضی از افراد نسل قبل به برادران و خواهرانشان خبر داده‌اند که وضعیت شغلی رشته‌های مهندسی آن‌طور که فکر می‌کردند، نیست. در نتیجه تمایل عمومی جامعه به سمت رشته تجربی رفته است. هم‌اکنون کنکوری‌های رشته تجربی بیش از ۶۰ درصد کل شرکت‌کننده‌ها هستند (مقایسه کنید با ده سال پیش که ۳۰ درصد بود). غافل از اینکه ممکن است همان اتفاق برای رشته تجربی هم تکرار شود. یعنی بازار چنان اشباع شود که نتوان به راحتی موقعیت شغلی خوبی پیدا کرد. بد نیست این را هم بدانید که در حال حاضر از هر چهار دانش آموز رشته تجربی فقط یک نفر می‌تواند وارد دانشگاه شود. می‌دانم که حرف‌هایم تلخ است. اما به هر حال واقعیت است. حالا باید چه کار کنیم؟ چطور می‌توانیم راهی را انتخاب کنیم که آینده‌دارتر باشد؟ راه قطعی و دقیقی وجود ندارد، اما این نکات می‌تواند به شما کمک کند:

- ۱- دنبال علاقه‌تان باشید. رشته‌ای را انتخاب کنید که آن را از صمیم قلب دوست دارید. تجربه نشان داده است که در هر کاری، دوست‌داران واقعی آن کار، بیشتر پیشرفت می‌کنند.
- ۲- سعی کنید مهارت‌هایتان را زیاد کنید. دنیای امروز دنیای مهارت‌هاست. تسلط بر نرم‌افزارهای رایانه‌ای، برنامه‌نویسی، هنرهای دستی، یادگیری یک زبان خارجی و ... مثال‌های از مهارت‌های مختلفی هستند که می‌توانند شما را با موقعیت‌های شغلی موفق‌تری روبه‌رو کنند.
- ۳- آموزش‌های فنی و حرفه‌ای را جدی بگیرید. رشته‌های فنی و حرفه‌ای و کار دانش به دانش آموزان مهارت واقعی می‌آموزند. طوری که یک دانش آموز فنی و حرفه‌ای از ۱۸ سالگی می‌تواند شاغل شود و پول در بیاورد. مطمئناً چنین آدمی از کسی که با مدرک دکترا پیکار است، برای جامعه بسیار مفیدتر است. این را بدانید که در کشورهای پیشرفته دنیا، نزدیک نیمی از دانش آموزان در مدارس فنی و حرفه‌ای تحصیل می‌کنند.

سیدامیر سادات موسوی



مدیرمسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهابلو، کاظم طلایی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرماردی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر مجله: سیدامیر سادات موسوی
دستیار دبیر: مریم سعیدخواه
طراح گرافیک: وهب رامزی
ویراستار: بهروز راستانی

شمارگان: ۹۰۰۰۰ نسخه
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۳۰۱۴۷۸ - نمابر: ۳۰۰۰۸۹۵۱۹
پیامک: @iRoshd
فضای مجازی: iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۸۸۳۰۵۷۷۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
www.roshdmag.ir

فهرست

۲ این روزها

۴ جوان پهلوان

۶ روی پرده

۸ ای ایران

۱۰ هنرستان

۱۲ خانه پوشالی

۱۴ گپ

۱۶ خوراک مغز

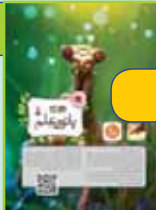
۱۸ علامت سؤال

۲۰ نقشه راه

۲۱ باتوق ادبیات

۳۱ باتوق علم

۴۱ باتوق طنز



دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۳۲ دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. او یکی از شاهدان عینی واقعه ۱۶ آذر آن سال بود: «...ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون سربازان بهانه‌ای به‌دستشان نیامد، به داخل دانشکده‌ها هجوم آوردند. از دانشجویان پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم، عده زیادی را دستگیر کردند. بین دستگیرشدگان چند استاد نیز دیده می‌شد که پس از مضروب شدن، به داخل کامیون کشیده شدند... سرکردگان اجرای این دستور و کشتار ناجوانمردانه، عده‌ای از گروه‌بانیان و سربازان بودند که اختصاصاً برای اجرای آن مأموریت، آن روز به دانشگاه اعزام شده بودند...»

هفته بسیج | ۵ آذر



■ «من همواره به خلوص و صفای بسیجیان غبطه می‌خورم و از خدا می‌خواهم تا با بسیجیانم محشور گردانم، چرا که در این دنیا افتخارم این است که خود بسیجی‌ام.»

این بخشی از سخنان امام خمینی (ره) در آخرین پیامشان خطاب به بسیجیان و مربوط به سال ۱۳۶۷ است. بسیج بیش از آنکه نام یک گروه خاص باشد، نشان‌دهنده یک تفکر است. تفکری که در این پیام امام (ره) با عنوان «خلوص و صفا» از آن نام برده شده است.



■ یکی از بسیجیان با اخلاص روزگار ما، شهید محسن حججی بود. او فعالیت‌های خیریه و انسان‌دوستانه‌اش را با شرکت در اردوهای جهادی شروع کرد. چند سال پیش به عضویت سپاه در آمد و از سال گذشته به عنوان رزمنده عازم نبرد با داعش شد. مرداد ماه امسال، داعش فیلمی از لحظه اسارت او منتشر کرد. هدف داعش ایجاد رعب و وحشت و نشان دادن قدرت خود بود. اما این ویدیو کاملاً نتیجه متفاوتی داشت. چهره شهید حججی لبریز از مقاومت و ایستادگی بود و نیروی داعشی مضطرب و آشفته به نظر می‌رسید. مقاومت و شجاعت او با این فیلم به طور گسترده پخش شد و موجی از هم‌دلی درباره ایمان و آزادگی او به راه افتاد.



میرزا کوچک خان از مبارزان مشروطه بود و در فتح قزوین حضور داشت. او پس از سال‌ها تبعید، علیه ظلم روس‌ها بر مردم گیلان قیام کرد و تا پای جان مقاومت کرد. ۹۶ سال از شهادت او می‌گذرد، اما نامش همچنان در میان داستان‌ها، شعرها و ضرب‌المثل‌های تمام ایران به خصوص گیلان زنده است.

شهادت
میرزا کوچک خان

شهادت امام حسن عسکری (ع) ۷ آذر



سید بن کاظم العسکری

امام یازدهم:

۱۳ سال: امام ۱۳ سال اول عمرشان را در مدینه گذراندند و سال‌های بعدی را در سامرا زندگی کردند.

۲۲ سال: در این سن امام حسن عسکری (ع) به امامت رسیدند.

۶ سال: طول امامت ایشان ۶ سال بود.

۳ خلیفه: امام حسن عسکری (ع) در مدت امامتشان با سه خلیفه هم‌زمان بودند: المعتز بالله، المهتدی بالله و المعتمد بالله

۲۸ سال: امام حسن عسکری (ع) ۲۸ ساله بودند که به شهادت رسیدند.

۱۰۰ نفر: نام بیش از ۱۰۰ نفر از شاگردان امام حسن عسکری (ع) توسط شیخ طوسی ثبت شده است.

در «فرهنگ معین» آمده است که یلدا: «واژه‌ای سُریانی (زبان علمی ساسانیان و اشکانیان) و به معنای تولد و زایش است. یعنی تولد مهر (میترا) در شب اول زمستان که بلندترین شب سال است و ایرانیان به یمن تولد مهر در این شب جشنی برپا می‌کنند.» همین چند کلمه بیانگر تاریخچه جشن شب یلدا است که از دوران باستان تا امروز جزو مناسبت‌های خاص تقویم ایرانیان است.



روز نیروی دریایی | ۷ آذر

شب یلدا | ۳۰ آذر



روزهای ۶ و ۷ آذر سال ۱۳۵۹، ایران و عراق در دریا نبرد سنگینی داشتند. طی این نبرد که به عملیات «مروارید» معروف شد، بندر «ام‌قصر» و دو سکوی نفتی مهم عراق، «البکر» و «الامیه» در ساحل اروندرود، بمباران شدند. در این عملیات رشادت‌های نیروی دریایی کشورمان سبب شد، نیروی دریایی عراق به شدت آسیب ببیند و عراق نتواند در آن برهه نفتش را از طریق خلیج فارس صادر کند و دست به دامن اردن و ترکیه شود. شهادت رزمندگان شجاعی که در «ناوچه پیکان» مبارزه می‌کردند، سبب شد این روز در تقویم ما نام «نیروی دریایی» بگیرد.

روز قانون اساسی / ۱۲ آذر

قانون اساسی کشور ما ۱۷۷ اصل دارد. این قانون که بعد از پیروزی انقلاب طبق قوانین اسلام نوشته شد، روز ۱۲ آذر سال ۱۳۵۸ مورد همه‌پرسی قرار گرفت و بیش از ۹۹ درصد از رأی دهندگان به آن پاسخ آری دادند.

روز مدرس و مجلس / ۱۰ آذر

روز شهادت آیت‌الله حسن مدرس، که از نمایندگان تأثیرگذار مجلس در دوره پهلوی بود، روز مجلس خوانده می‌شود. این روز از سال ۱۳۷۲ در تقویم ما قرار گرفته است.

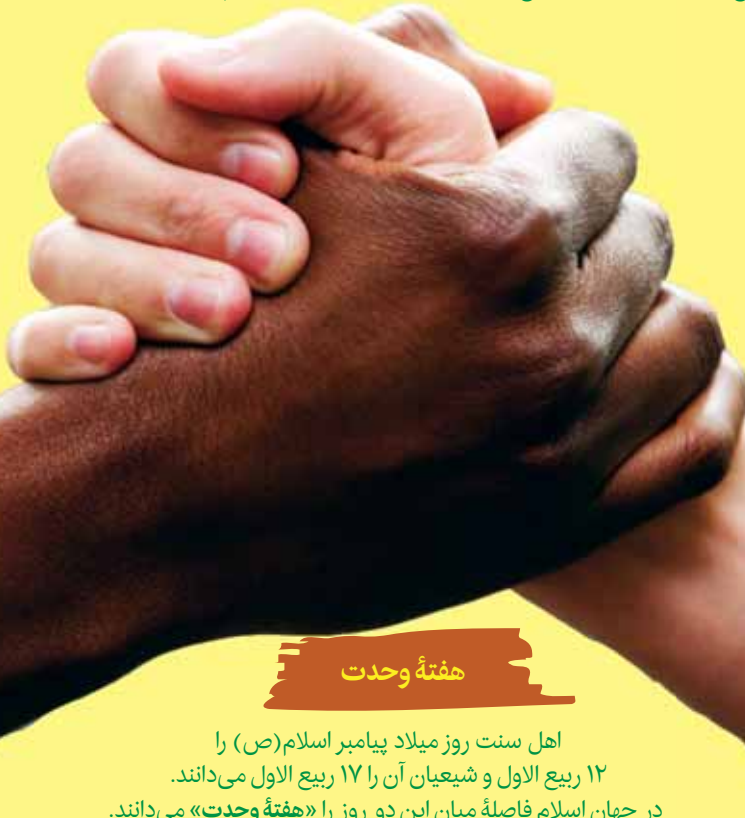
تولد حضرت محمد(ص) و امام صادق(ع) / ۱۰ آذر

«آن سال عام‌الفیل بود. ابرهه به خانه مکه پیل آورد. و اندرین سال پیغمبر(علیه‌السلام) از مادر بزاد.... و مادرش آمنه بود. دخت وهب ابن عبدالعزی از بنی زهره و پدرش عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بود. و گروهی گفتند که چون پدرش بمرد، وی اندر شکم مادر بود. و گروهی گفتند که چون پدر بمرد، دو ساله شده بود. و سرایی هست به مزکت خانه مکه و امروز آن سرای را دارابن یوسف خوانند. این سرای مادر پیغامبر بود، و پیغامبر ما (علیه‌السلام) آنجا زاده بود و هم در آنجا بود تا پیغامبری آمدش و تا به مکه بود بدان سرای بود....»

تاریخ بلعمی / به تصحیح ملک الشعراء بهار و محمد پروین گنابادی / نشر هرمس

هفته وحدت

اهل سنت روز میلاد پیامبر اسلام(ص) را ۱۲ ربیع الاول و شیعیان آن را ۱۷ ربیع الاول می‌دانند. در جهان اسلام فاصله میان این دو روز را «هفته وحدت» می‌دانند.





مرد کاغذی

پیشنهاد ۲۰ هزار لیبرای «آرسنال» گفت: «چانه نزنید! من پولکی نیستم و باید به فوتبال کشورم خدمت کنم.»

حتی وقتی وضع مالی باشگاه متزلزل شده بود و نمی‌توانست حقوق بازیکنان را بپردازد، قرار شد که سیندلار را بفروشند. اما او اعتراض کرد و گفت: «پول مهم نیست. هر وقت داشته باشید می‌دهید اما من باشگاهم را میهن دوم خود می‌دانم و نمی‌توانم از آن جدا شوم!»

در میدان مسابقه بارها و بارها روی او خطاهای شدید می‌شد اما او همواره با چهره‌ای مهربان با رقیبان برخورد می‌کرد. سیندلار بود که تیم رویایی اتریش را پدید آورد. تیمی که طی دو سال تمام بزرگان فوتبال جهان را شکست داد.

شاید سرنوشت این بود که زندگی افسانه‌ای ماتئاس به شکلی افسانه‌ای پایان یابد. او پس از اشغال اتریش توسط حکومت آلمان نازی هرگز حاضر نشد برای آلمان‌ها بازی کند. در همین شرایط ناگهان خبر رسید که ماتئاس در اثر مسمومیت از دنیا رفته است. آیا سیندلار مسموم شده بود؟ یا این که توسط نازی‌ها کشته شد؟ هیچ کس واقعیت را نفهمید تا زندگی درخشان ستاره با اخلاق اتریشی این‌گونه پایان یابد؛ تنها پس از ۳۶ سال!

روز دهم فوریه ۱۹۰۳، ماتئاس تنها پسر خانواده «سیندلار» به دنیا آمد. پدر او بنا بود و در دهکده «کوزلف» در نزدیک، شهر «جیپلوا» زندگی می‌کرد. ماتئاس دوران خردسالی خود را سپری می‌کرد که پدرش تصمیم گرفت به «وین»، پایتخت اتریش - مجارستان مهاجرت کند. در آن دوران، وین پر از کارخانه‌های آجرسازی بود و پدر ماتئاس هم مانند بسیاری از بناهای مهاجر به عنوان خشت‌زن در کارخانه شروع به کار کرد. ماتئاس هنوز کودک بود و تنها تفریح وی، فوتبال با هم‌سن و سالانی بود که به او لقب «موتزل» داده بودند. او به سرعت با تکنیک حیرت‌انگیز خود همه را متعجب می‌کرد. در همان ایام و در فاصله سه سال پس از آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) پدر موتزل در خط مقدم جبهه جنگ کشته شد و از آن پس جوانک لاغر اندام مجبور شد تا در کنار فوتبال، مخارج مادر و خواهرانش را هم تأمین کند. او مجبور شد با شاگردی در یک مکانیکی هزینه خانواده خود را به دست آورد. در همان حال در فوتبال رشد کرد و به سرعت به تیم ملی اتریش دعوت شد.

او به اندازه‌ای لاغر بود که کارشناسان به او لقب «مرد کاغذی» داده بودند. اما با سرعت بالا و تکنیک بی‌نظیر خود سبب شد که بسیاری دیگر لقب «موزارت فوتبال» را به او بدهند و او را با موسیقی‌دان بزرگ اتریشی مقایسه کنند.

اما شهرت ناگهانی سیندلار ذره‌ای اخلاقیات او را عوض نکرد. او در برابر

در رکاب سلامتی

امروزه در بسیاری از نقاط دنیا مردم ترجیح می‌دهند به جای استفاده از خودرو، برای رفت و آمد از دوچرخه استفاده کنند. دوچرخه سواری در شهرهای بزرگ می‌تواند معضل آلودگی هوا را از بین ببرد، اما این تنها فایده دوچرخه سواری نیست. کسانی که روزانه به صورت مرتب رکاب می‌زنند، با کمترین هزینه فایده‌های زیادی را به سوی جسم و روح خود سرازیر می‌کنند. شما چطور؟ آیا می‌دانید اگر بیشتر از ۳۰ دقیقه در روز دوچرخه سواری کنید، چه تأثیراتی در جسم خود احساس خواهید کرد؟



- این میزان دوچرخه سواری، خطر ابتلا به دیابت را ۴۰ درصد کاهش می‌دهد.
- یک دوچرخه‌سوار ۶۵ کیلوگرمی با رکاب زدن تنها با سرعت ۱۶ کیلومتر در ساعت، می‌تواند حدود ۴۰۰ کالری در هر ساعت بسوزاند.
- مطالعات ثابت کرده‌اند که چندبار دوچرخه سواری در هفته، فشارخون و استرس را کاهش می‌دهد که این موضوع موجب بهبود روحیه می‌شود.
- تقویت قلب و عضلات، کاهش ۵۰ درصدی ابتلا به بیماری قلبی، تقویت سیستم ایمنی، بهبود تنفس و چندین و چند خاصیت دیگر نیز از فایده‌های دوچرخه سواری‌اند.
- بعد از مدتی دوچرخه سواری به وضوح می‌بینیم که کمتر با مشکل کم آوردن نفس مواجه می‌شویم.
- با تمرین منظم دوچرخه سواری بیشتر می‌توانیم کارهای فیزیکی انجام بدهیم، زیرا قلیمان تقویت شده است و با تقویت قلب، طی هر بار ضربان، خون و اکسیژن بیشتری به بدنمان می‌رسد.

توقف ممنوع

معرفی کتاب کفش باز

«هر دوندۀ ای این را می‌داند. کیلومترها می‌دوی و می‌دوی، بدون آنکه واقعاً دلپش را بدانی. به خودت می‌گویی به خاطر هدفی این کار را می‌کنی یا دنبال جمعیتی هستی؛ اما دلیل حقیقی دویدن تو آن است که جایگزین آن، یعنی ایستادن تو را تا سرحد مرگ می‌ترساند. به این ترتیب، در آن صبح سال ۱۹۶۲ به خودم گفتم: بگذار همه بگویند که ایده‌ات ابلهانه است... تو ادامه بده. نایست. حتی به ایستادن فکر هم نکن تا اینکه به آنجا برسی و فکرت را زیاد مشغول این نکن که «آنجا» کجاست. هرچه پیش آمد فقط نایست.

این پندی استثنایی، پیش‌گویانه و ضروری بود که به طور غیرمنتظره‌ای موفق شدم به خودم بدهم و از خودم بگیرم. نیم‌قرن بعد از آن روز، اکنون بر این باورم که این بهترین و یا شاید تنها پندی است که می‌توانیم و باید به خود و دیگران بدهیم.»

بخشی از کتاب کفش باز

این‌ها بخشی از خاطرات فیل نایت در کتاب «کفش باز» است. مردی که یکی از مشهورترین برندهای تولید کفش دنیا را بنیان گذاشت. کتاب زندگی‌نامه فیل نایت و تلاش‌های وی برای از بین بردن مشکلات پیش رو، در سال ۲۰۱۶ کتاب برتر سایت «آمازون» شد.

نویسنده: فیل نایت / مترجم: مریم علیزاده



پشت دروازه ها

معرفی ژانر



ژانر «جنگی» یکی از ژانرهای قدیمی و مورد توجه سینماست. موضوع فیلم‌های این ژانر، جنگ و درگیری بین ملت‌ها یا جنگ‌های داخلی است. فیلم‌های جنگی معمولاً بر اساس وقایع تاریخی ساخته می‌شوند، اما لزوماً واقعیت تاریخی را بازتاب نمی‌دهند. یک فیلم جنگی ممکن است در ترکیب با ژانرهای دیگر همچون درام، اکشن، تاریخی، سیاسی، زندگینامه‌ای یا کمدی ساخته شده باشد. خیلی از فیلم‌های جنگی با پیام ضد جنگ ساخته می‌شوند. ژانر جنگ در سینمای ایران بیشتر در حوزه دفاع مقدس مورد توجه قرار گرفته و آثار فاخری با این موضوع روی پرده سینما رفته‌اند.

راه‌های افتخار

راه‌های افتخار / ۱۹۵۷ (Paths of Glory) فیلمی به کارگردانی استنلی کوبریک در ژانر جنگی است. موضوع فیلم درگیری ارتش آلمان و فرانسه در جنگ جهانی اول است. این فیلم که بر اساس رمانی به همین نام ساخته شده است، یکی از برجسته‌ترین فیلم‌های ضد جنگ به شمار می‌رود. نمایش فیلم راه‌های افتخار به علت نشان دادن جلوه منفی از ارتش فرانسه، در سینماهای فرانسه ممنوع شد.



دشمن پشت دروازه‌ها

دشمن پشت دروازه‌ها / ۲۰۰۱. جنگ جهانی دوم به علت گستردگی و جهانی بودن آن، یکی از موضوعاتی است که در ژانر جنگی بسیار مورد توجه کارگردانان قرار گرفته است. «دشمن پشت دروازه‌ها» (Enemy at the Gates) یکی از آثار معروف مربوط به این جنگ است. داستان فیلم در جریان یکی از بزرگ‌ترین نبردهای جنگ جهانی دوم، یعنی نبرد استالینگراد اتفاق می‌افتد. فیلمنامه بر اساس زندگی واقعی یک تک تیرانداز روسی نوشته شده است.



فیلم ایرانی



«روز سوم» یکی دیگر از فیلم‌های سینمای دفاع مقدس است که به کارگردانی محمدحسین لطیفی ساخته شده است. داستان این فیلم درباره آخرین روزهای مقاومت مردم خرمشهر است و با ایده‌پردازی از یک داستان واقعی ساخته شده است.

موضوع دفاع مقدس یکی از موضوعات مناسب برای فیلم‌های جنگی سینمای ایران است که تاکنون آثار ارزشمندی نیز در زمینه آن ساخته شده‌اند. فیلم «از کرخه تا راین» به کارگردانی ابراهیم حاتمی کیا یکی از این آثار است. این فیلم سال ۱۳۷۱ ساخته شده و به آثار استفاده از بمب شیمیایی ارتش عراق در جنگ با ایران پرداخته است.

از کرخه تا راین



مشاغل سینمایی

آهنگساز: یکی از بخش‌های مهم هر فیلم، موسیقی آن است. یک آهنگساز، چندین قطعه مورد درخواست کارگردان را برای قسمت‌های مختلف فیلم تولید می‌کند تا با تصاویر ترکیب شود. «بهترین موسیقی فیلم» عنوان یکی از جوایز اسکاری است که هر سال در مراسم اسکار اعطا می‌شود. «هانس زیمر»، «انیو موریکونه» و «زیگلف پرایزتر» چند تن از آهنگسازان سرشناس تاریخ سینما هستند.



معرفی کارگردان



استیون اسپلبرگ

استیون اسپیلبرگ یکی از مطرح‌ترین کارگردانان چند دهه اخیر و حال حاضر سینمای جهان است. به دلیل ساخت فیلم‌های بسیار پرفروش، از او به عنوان موفق‌ترین کارگردان تاریخ سینما از منظر تجاری یاد می‌شود. فیلم‌های اسپیلبرگ ژانرهای مختلفی را شامل می‌شوند؛ یکی از ژانرهای مورد توجه وی، ژانر جنگی است. فیلم‌های «فهرست شیندلر»، «نجات سرباز رایان» و «اسب جنگی» از معروف‌ترین آثار جنگی او هستند. اسپیلبرگ تاکنون موفق به کسب ۳ جایزه اسکار شده است.

۲۷ دقیقه آغازین فیلم نجات سرباز رایان، حمله نیروی‌های متفقین در ساحل نرماندی فرانسه به نازی‌ها را در بزرگ‌ترین عملیات جنگی آبی - خاکی تاریخ جهان به تصویر می‌کشد. این قسمت، یکی از بهترین بازسازی‌های تاریخی بین فیلم‌های جنگی محسوب می‌شود.

در فیلم اسب جنگی، نجات یک اسب منجر به جلوگیری از درگیری نظامی دو کشور می‌شود.



سه گانه

گاهی کارگردان تصمیم می‌گیرد، داستان یا پیامی را در سه فیلم بلند به نمایش درآورد؛ به‌طوری که قسمت‌های بعدی ادامه یا مکمل قسمت‌های قبلی باشند. در این شرایط کارگردان به جای تولید یک فیلم، یک مجموعه فیلم یا «سه‌گانه» تولید می‌کند. سه گانه‌های «ماتریکس»، «پدرخوانده»، «ارباب حلقه‌ها»، «هابیت» و «سه رنگ» از معروف‌ترین سه‌گانه‌های تاریخ سینما هستند.

ترین‌های سینمایی

پرجزترین فیلم تاریخ سینما

شاید پرهزینه‌ترین فیلم تاریخ سینما دقیقاً مشخص نباشد، زیرا برخی استودیوهای هالیوودی هزینه تولید فیلم‌های خود را اعلام نمی‌کنند، اما بین فیلم‌هایی که هزینه تولید آن‌ها اعلام شده، تاکنون فیلم «دزدان دریایی کارائیب: سوار بر موج‌های خروشان»، محصول سال ۲۰۱۱، پرهزینه‌ترین فیلم تاریخ سینمای جهان محسوب می‌شود. هزینه تولید این فیلم ۳۷۸.۵ میلیون دلار بوده است. سه‌گانه «هابیت» نیز با هزینه مجموع ۶۲۳ میلیون دلار، پرجزترین سری فیلم اکران شده است.





درباره نام اصفهان

اصفهان با گستردگی نزدیک به ۲۵۰ کیلومتر مربع، اقلیمی باستانی و کهن است که در طول تاریخ به نام‌های متفاوتی از جمله آپادانا، آسباهان، اسیبهان، اسپاننا، آسپادانا، آسپدانه، آسپدان، اصباهان، اصبهان، جی، پارتیاکن، پارتاک، گابایاکی، گابیبه و نام‌های دیگر معروف بوده است. ایرج افشار سیستمی در بررسی نام اصفهان می‌نویسد: بر اساس نظر برخی محققان، از آنجایی که این ناحیه در دوره باستان و به‌ویژه در دوره ساسانیان مرکز تجمع سپاهیان از مناطق جنوبی کشور بوده، این محل به نام اسپهان نامیده شده که بعدها به صورت اصفهان تغییر شکل یافته است.

در میان نام‌های اصفهان به واژه «جی» نیز بر می‌خوریم که در دوره ساسانیان ظاهراً به بخش و یا تمامی این منطقه اطلاق می‌شده است.

سیر تاریخی اصفهان

تا همین اواخر، بسیاری از مورخان و باستان‌شناسان بر این باور بودند که تاریخ شهر اصفهان به بیش از دوره مادها نخواهد رسید. اما کشفیات اخیر در بستر رودخانه «زاینده رود» و کشف تپه‌ها و غارهای باستانی، نشان داد که قدمت این شهر باید به آغاز دوران شهرنشینی در هزاره چهارم قبل از میلاد باز گردد. شایان ذکر است که در محوطه‌های باستانی، آثاری مربوط به دوره عیلامی میانی و عصر آهن و مادها نیز یافت شده است.

نزدیکی منطقه اصفهان فعلی به شهرهای مهمی همانند هگمتانه، پاسارگاد، استخر و تخت جمشید، شاید از جمله دلایلی است که رد پایی از اصفهان به مانند یک شهر مستقل در دوره باستان و به‌ویژه در دوران هخامنشی و اشکانیان یافت نمی‌شود. اما این ناحیه به دلیل موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتنش در میان ناحیه حاصل‌خیز زاگرس از قدیم مورد توجه بوده است. به نظر می‌آید که هخامنشیان در این محل کاخ‌ها و باغات ویلاقی داشتند، ساسانیان نیز از این منطقه به عنوان پادگان نظامی و محلی برای تجهیز سپاهیان استفاده می‌کردند. شاید همین امر و وجود نیروهای محافظ در این شهر بوده که برخی را به این موضوع معتقد کرده است که اصفهان در دوره ساسانیان، همانند تبریز در دوره قاجار، ولیعهدنشین و مقر جانشینان حکومت بوده است.

شهر اصفهان در زمان خلافت خلیفه دوم در سال ۲۱ یا ۲۳ هجری قمری، به دست مسلمانان فتح شد و تا چند سده توسط حاکمانی که از سوی خلفا انتخاب می‌شدند، اداره می‌شد.

در حدود سال ۳۰۱ قمری، شهر اصفهان به تصرف سامانیان درآمد، اما گسترش و آبادی واقعی آن از زمان دیلمیان آغاز شد.

در سال ۳۱۹ قمری، اصفهان توسط مرداوچ به پایتختی انتخاب شد و پس از او رکن الدوله دیلمی، ضمن انتخاب مجدد شهر به پایتختی، در آبادی و گسترش آن همت بسیار به خرج داد.

اصفهان در زمره شهرهایی بود که سلطان محمود غزنوی تنها چند ماه قبل از مرگش در سال ۴۲۱ آن را به تصرف خود درآورد. پس از غزنویان نوبت سلجوقیان بود تا بخت خود را در اصفهان محک بزنند، اما تصرف شهر از سوی طغرل سلجوقی در سال ۴۴۲ به ویرانی آن انجامید. طغرل به اصفهان دلبستگی بسیار داشت، پس برای نوسازی و بازسازی ویرانه‌ها و جبران خسارت، مبلغ گزافی را اختصاص داده و تا سه سال مردم شهر را از پرداخت مالیات معاف کرد. او پایتخت خود را از ری به این شهر منتقل ساخت. با وجود این، ملک‌شاه و وزیرش خواجه نظام الملک بودند که به اصفهان اعتباری دیگر بخشیدند، به‌طوری که نه تنها جمعیت شهر به دو برابر رسید، بلکه محدوده و وسعت آن نیز در مقایسه با دوره‌های قبل گستردگی بسیار یافت.



پایتخت‌های ایران در طول تاریخ

اصفهان



اصفهان و قدرت صفویه هرچند پس از دوران شامع‌عباس رو به افول نهاد، اما این شهر تا پایان حکومت شاه سلطان حسین و حمله افغان‌ها همچنان به‌عنوان مرکز حکومت باقی ماند. حمله افغان‌ها و تصرف اصفهان پس از جنگ «گلون آباد» در سال ۱۱۳۴ هجری قمری، عاقبتی شوم برای مردم و شهر داشت: شهر بار دیگر ویران شد و مردم قتل عام شدند.

در دوره‌های بعد، یعنی طی حکومت‌های افشاریه و زندیه، اصفهان بسیار مورد بی‌مهری قرار گرفت و در نهایت با روی کار آمدن قاجارها و انتقال پایتخت به تهران، بسیاری از بناها و مکان‌های تاریخی شهر رو به تخریب گذاشتند، تا جایی که ظل السلطان، پسر ناصرالدین شاه، بسیاری از عمارت‌های شهر را که در کنار زاینده‌رود قرار داشتند و هر کدام نمونه‌ای بی‌همتا از هنر معماری بودند، ویران و مصالح آن‌ها را برای ساخت کاخ خود به تهران انتقال داد.

اصفهان در دوره پهلوی با بازسازی بناها و آثار قدیمی، به یکی از قطب‌های جهانگردی ایران تبدیل شد. راه اندازی کارخانه‌های ریسندگی و بافت پارچه و کارخانه ذوب آهن، اصفهان را به شهری صنعتی تبدیل کرد.

پس از پیروزی انقلاب، اصفهان بار دیگر به‌عنوان یکی از مهمترین مراکز گردشگری در ایران مورد توجه قرار گرفت. بازسازی و نوسازی ابنیه تاریخی شهر و آن دسته از بناهایی که در اثر جنگ تحمیلی دچار خسارت شده بودند، در اولویت قرار گرفت. گسترش ساخت مراکز رفاهی، تفریحی و سیاحتی، مانند آکواریم بزرگ اصفهان، و همچنین راه‌اندازی قطار شهری و توجه به زنده ماندن «زاینده رود» از جمله اقداماتی است که در دهه‌های اخیر مورد توجه دولتمردان قرار داشته است.

فقط زنده‌رود زنده ماند

اصفهان در حمله مغولان و پس از آن تیموریان خسارت‌های بسیار دید. به‌ویژه در دوره امیر تیمور، پس از تصرف شهر در سال ۷۹۰، به‌دستور حکمران گورکانی نزدیک به ۷۰ هزار نفر از مردم شهر را سر بریدند و از این سرها، مناره‌ای برپا کردند. این کشتار آن‌چنان بود که نویسنده «حبیب السیر» نوشته است که در اصفهان جز زنده رود، کسی زنده نماند.

اصفهان اوج شکوفایی

هرچند حکام صفویه ابتدا شهرهای تبریز و قزوین را به عنوان پایتخت و مقر حکومت خود انتخاب کرده بودند، اما دلایل مختلف سیاسی و اقتصادی باعث شد تا شاه عباس در سال ۱۰۰۰ قمری، اصفهان را به‌عنوان مرکز حکومت و پایتخت خود انتخاب کند. شاه عباس علاقه بسیار خاصی به اصفهان داشت و همین امر باعث شد این شهر در دوران او به اوج شکوه و جلال خود برسد و به مرکز تجمع هنرمندان، دانشمندان، فلاسفه و علمای شیعه تبدیل شود. اقدامات شاه عباس اصفهان را به سرعت به شهری پر جمعیت و پر رونق تبدیل کرد. آوازه و شهرت اصفهان در این زمان تا آنجا پیش رفت که حکمرانان کشورهای اروپایی، سفرای تجاری و سیاسی متعددی به دربار صفویه گسیل کردند و جهانگردان و سیاحان بسیاری، مانند تاورنیه و شاردن، از این شهر دیدار کردند و توصیفات بسیاری در کتاب‌ها و خاطرات خود به رشته تحریر درآوردند. بنا به نوشته شاردن که در نیمه آخر قرن ۱۷ میلادی مدت‌ها در اصفهان زندگی کرده است، جمعیت شهر ۶۰۰/۰۰۰ تن و تعداد دهکده‌های آباد در حومه آن نزدیک به ۱۵۰۰ پارچه بوده است.



قلم دان بسازیم

دنیای ما همواره سرشار از فرصتهایی برای یادگیری است. فرصتهایی که بسیار نزدیک اند، و با کمی خلاقیت از مواد و وسایل دور ریختنی به وجود می‌آیند. شاید باورتان نشود که با بولۀ دستمال کاغذی و چند تا طرح زیبا می‌توانید یک جامدادی بسیار کاربردی به سلیقه خودتان بسازید.

وسایل مورد نیاز؛

لوله مقوایی | دستمال سفره | چسب چوب و پودر مل (برای تهیه بتونه | چسب بیندر پرینت رنگی از طرح | اسبیری جلا | سمباده | مقوای لول و تیره یک تکه مقوای کارتن | گواش، قلم مو و خط‌کش فلزی، قیچی و تیغ.



برای پوشاندن ابتدا و انتهای کار
از تکه کارتن کوچکی استفاده
می‌کنیم.
مانند شکل اندازه می‌زنیم.



در این مرحله از کار باید قسمت
درپوش را مشخص کنیم.
برای این کار مداد را روی سطحی
که به اندازه قد درپوش است،
می‌چسبانیم و اندازه می‌زنیم.
این کار را آن‌قدر پررنگ انجام
می‌دهیم که از روی بتونه هم کمی
قابل دیدن باشد.



بعد از بتونه کردن کار و زمان دادن
به آن تا خشک شدن، با سمپاده
آن را کاملاً صاف و یکدست
می‌کنیم.



ابتدا چسب چوب را با کمی آب رقیق می‌کنیم و پودر مل را به آن اضافه می‌کنیم. این مواد را با هم مخلوط می‌کنیم.

سپس با قلم مو خیلی صاف روی کار می‌کشیم تا لایه‌ای روی کار پوشیده شود.



در این جا با خط کش فلزی و تیغ قسمت داخلی کار را بدون حاشیه برش می زنیم و خیلی تمیز از کار جدا می کنیم.



با توجه به رنگ زمینه پیرنت رنگی، با گواش روی کار را رنگ می زنیم. حتی می شود با اسفنجی زمینه کار را حالت ابر و باد و دو رنگ، به صورت تکه ای رنگ کرد که به آن زیبایی خاصی می بخشد.



در این مرحله کار، روی خطی که قبلاً اندازه زده بودیم، برش می زنیم و اطرافش را با کمی سمباده زدن یکدست می کنیم.



تکه های مقوایی را به سر و ته کار می چسبانیم و روی همان قسمت ها بتونه می زنیم که یکدست شود.



مقوا را کاملاً روی لایه داخلی در با چسب ثابت می کنیم و اندازه می کنیم که بزرگ نباشد.



برای قلاب شدن در قلمدان و جابه جا نشدن آن، از تکه مقوای کوچک تیره ای، که به صورت رول می شود، استفاده می کنیم، آن را به اندازه داخل در لوله می کنیم و چسب می زنیم که ثابت بماند.



بعد از چسباندن طرح اصلی، از برش های حاشیه کار هم می شود برای بالا و پایین کار و حتی در قلمدان استفاده کرد.



برای چسباندن طرح روی قلمدان حتماً از چسب بوند استفاده می کنیم که به صورت مایع است. این کار را با قلم مو انجام می دهیم. ابتدا یک طرف کار را چسب می زنیم و می چسبانیم، سپس بقیه قسمت ها را تمیز می چسبانیم.



این هم نمونه قلمدان درست شده از مواد دور ریختنی، و نمونه یک جاقلمی به شکل برش خورده قلمنی، از جعبه ای بدون استفاده که باز هم به همین روش نقاشی اسلیمی ساخته شده است.



در انتهای کار از اسپری براق کننده، هم برای ثابت شدن و هم برای زیبایی کار استفاده می کنیم.



برای درب قلمدان هم از تزئینات پیرنت رنگی و حاشیه استفاده می کنیم، با توجه به سلیقه.



نامه محرمانه

وقتی در سال ۱۳۵۸ جمعی از دانشجویان ایرانی به سفارت آمریکا حمله کردند و آن را تسخیر کردند، موجی از نظرات و بحث‌های مختلف در جهان به راه افتاد. این دانشجویان دلایل متعددی برای خود داشتند. از جمله معتقد بودند که آمریکا قصد دارد در ایران کودتا کند و ادامه فعالیت‌های سفارت آن می‌تواند به نفع انقلاب ضربه بزند و موجب بازگشت رژیم شاهنشاهی شود. پیشینه فعالیت‌های آمریکا در ایران این گمان را تقویت می‌کرد. از یاد نبریم که ۲۵ سال پیش از انقلاب اسلامی، آمریکا علیه دولت ملی مصدق کودتا کرده بود و تکرار دوباره آن اتفاق دور از انتظار نبود. پس از تسخیر سفارت آمریکا، اسنادی در این سفارت یافته شد که برخی از نقاط مبهم ماجرا را کاملاً شفاف کرد. به همین دلایل بود که از همان روزها سفارت آمریکا با نام «لانه جاسوسی» مشهور شد. در این شماره یکی از این اسناد را مرور می‌کنیم:

مرداد ماه سال ۱۳۵۸، جاسوسی به نام جان گریوز در قالب یکی از اعضای روابط عمومی سفارت وارد ایران می‌شود. او این نامه را در مهر ماه همان سال تقریباً یک ماه قبل از تسخیر لانه جاسوسی، نوشته است. بخش‌هایی از این نامه را می‌خوانیم:

من حداقل دو برنامه را که می‌توانند به هرج و مرج و سقوط تدریجی بینجامند، در نظر دارم. یکی تحریک نیروهای تمرکز یافته توسط نارضایتی‌های منطقه‌ای و قومی است که اگر با این‌ها به اندازه کافی به طرز غلطی برخورد شود، ممکن است باعث تعطیل شدن و بسته شدن مناطق نفتی شوند، اقتصاد سنتی را از هم بپاشند، یا جوری ملی‌گرایی را خراب کنند که توده‌ها با رهبران مذهبی خود مخالف شوند.

نفاق در مدرسه‌ها بین محصلان، بین کادرهای مدرسه، و بین هر دو می‌تواند باعث بسته شدن مدرسه‌ها برای مدت طولانی و در نتیجه نارضایتی عمومی شود یا به خشونت‌های افراطی بینجامد تا مردم دوره‌های چهل‌روزه عزاداری را که نقش بزرگی در سقوط شاه داشتند، از سر بگیرند.

CONFIDENTIAL

3

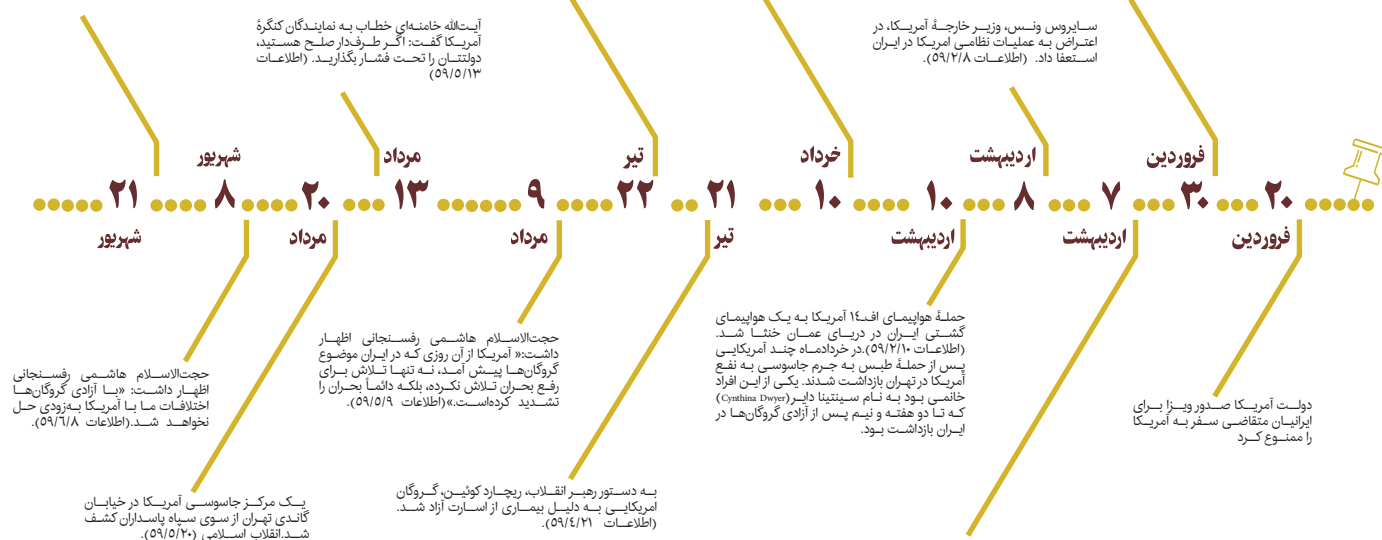
None of these groups can move overtly to take power without risking annihilation at the hands of the Islamic fundamentalists who at present enjoy the overwhelming support of the masses. The Islamic fundamentalists are nonetheless vulnerable. I see at least two scenarios which could result in chaos and their eventual downfall: the centrifugal forces generated by ethnic and regional disaffections, if they are badly enough handled, could shut down the oil fields, disrupt the traditional economy, or so frustrate nationalism that the masses would become disenchanted with their inept Islamic leaders; dissension in the schools among both the students and faculty could either shut down the schools over a long period and lead to mass dissatisfaction or degenerate into violence and set off the 40-day martyr cycle which contributed enormously to the downfall of the Shah. (Iranians have a pathological penchant for mourning and a typical third-world vulnerability to the demands of youth.)

Target Audiences: If the foregoing analysis is a reasonably accurate picture of the influence structure of post-revolution Iran, in theory USICA target audiences are: the clergy, the secular politicians who run government and quasi-government organizations, the leaders of para-military groups, the leaders of the conventional armed forces, the Westernized managers and technicians, the liberal politicians, the leaders of the hardline leftists, ethnic and regional leaders, students and teachers, the media people who influence all these groups, and finally the masses. Including the masses among our primary audience may appear heresy, but I believe it is justified in the case of post-revolution Iran where institutions are so weak that real power depends almost entirely on the thrust of mass sentiment. There are no institutions or procedures to cushion the thrust of aroused mass sentiment, capricious or unrealistic as it may be.

Inaccessibility of Target Audiences. Because America in particular and the West in general are blamed (scapegoats) for most of the problems which beset Iran and are seen as the enemy of both traditional Islam and revolutions, USICA does not have easy access to many of the influential audiences cited above. Nor can we take initiatives without running some risk of arousing active hostility. Many of the means which USICA normally uses to engage target audiences in an ongoing communication process focused on issues of mutual interest are not feasible in post-revolution Iran. There are few Iranian fora for most American participants; Western art and publications are often seen as anti-Islamic and corrupting; and our exchange programs are ill-adapted to the needs and

CONFIDENTIAL

آغاز تحریم اقتصادی
آمریکا علیه ایران.



متن اصلی این سند را به همراه ترجمه فارسی اش از اینجاء دانلود کنید:



من به‌خصوص در مورد طولانی کردن برنامه فارسی رادیو صدای آمریکا و موفقیت اخیرمان در جا دادن فیلم‌های آژانسی در تلویزیون ملی نظر مثبتی دارم. چون همان‌طور که قبلاً گفتم، در این ارتباط توده مردم از اولویت خاصی برخوردارند.

من معتقدم، اگر ما عقیدتمان را دربارهٔ تجاوز به حقوق بشر در ایران ابراز کنیم، در درازمدت به نفع آمریکا خواهد بود. ما می‌باید موضع مستحکمی در برابر آن دسته از رهبران ایرانی بگیریم که ما را امپریالیست و پادوی صهیونیستی می‌خوانند، یا ما را به دخالت در امور داخلی ایران متهم می‌کنند.

CONFIDENTIAL 6

issue and each opportunity for dialogue on its merits without linking it to any other issue or rebuff. I recognize that such an attitude on our part makes planning and resource management difficult. But I nonetheless feel confident that we can operate on such a basis to excellent long-term effect. I therefore recommend that USICA Iran give top priority to acquiring the equipment, personnel, insights, structure, organization, and procedures which will give us the flexibility and resources to take full advantage of opportunity. (The revolution and its aftermath destroyed our physical plant, scattered our personnel, and made our old organization, program and procedures obsolete.)

More specifically, I am comfortable with the initiatives proposed in Ms. McAfee's "Communication on Environment Problems, Prospects, Ideas" and the subsequent proposals developed by USICA Washington for Assistant Secretary Saunders and me. I am particularly pleased with the plan to expand VOA radio services and our recent success in placing Agency films on national television, as I noted earlier, at this juncture the mass audience is a prime audience. I am also convinced that we should make the effort and take the risks involved in trying to enter into a genuine dialogue with the Islamic clergy and the leftists. I recognize that we are ill-equipped to communicate effectively with these two groups and that the kind of Americans (i.e., Jess Jackson, Andy Young) most acceptable to them may be less than representative of the views of our own establishment. But the mullahs or the leftists are likely to be dominant for a long time to come. If Iran is important to us, self-interest suggests that we accept a sizeable portion of discomfort and learn to communicate effectively with mujahedins, mullahs, pasdars, and even Fadaeyeen Khalq -- being careful of course to avoid being identified with them or with any other faction for that matter.

With warmest regards,

John Graves
Public Affairs Officer

PAID:JEGraves:em
10/4/79

CONFIDENTIAL

CONFIDENTIAL 5

officials, a writer, an artist, and an IAS Tehran board member who is also a distinguished professor of law at Tehran University.

- Helped organize dinners at the Charge's residence which featured American films and in one case an American pianist. Guests included high ranking government officials, doctors, lawyers, and professors.
- Came up with books on state and local government requested by the Deputy Prime Minister for Cooperation.
- Talked with the Minister and the Spokesman at the Ministry of Guidance about recent expulsions of American journalists.

In addition to the items noted above, English courses at US Tehran and Tashan are bringing in thousands of Iranians and enrollment figures may even approach pre-revolutionary figures by the second semester.

Reservations about the Regime: There is, of course, a good deal about the post-revolutionary Iran which is disconcerting to Americans: human rights violations, including summary executions; expulsion of American journalists; bans on much of the domestic press; mistreatment of minorities such as the Kurds and Bahais; frequent characterization of America as imperialist and Zionist dominated; and foreign policy postures inimical to U.S. interests. To make matters worse, we are not able to enter into meaningful dialogue about many of these issues with influential Iranians. It could therefore be argued that it is in the long-term U.S. interest to sharply limit our relations with Iran in order to avoid being identified with policies and actions which are opposed to our ideals and interests.

Recommendations: I believe that it is in the long-term U.S. interest to publicly express our concern over Iranian violations of human rights. We should also take firm issue with pronouncements by Iranian leaders which characterize us as imperialists and Zionist lackeys, or accuses us of intervention in Iranian internal affairs. Finally, we should strenuously object to the expulsion of American journalists.

On the other hand, I am convinced that Iran is today so fractured and disparate that it would be a mistake to assume that any disconcerting action or pronouncement represents Iran in toto. We should therefore avoid reacting on an across-the-board basis and treat each incident or pronouncement on an ad hoc, limited basis. Similarly, we should deal with each

CONFIDENTIAL

یک روز با شرکت کنندگان جشنواره
طرح‌های دانش آموزی تیبیان

ذهن‌ها زیبا

نمی‌دانم «مرکز همایش‌های بین‌المللی» دانشگاه شهید بهشتی تا به حال چنین جمعیتی به خودش دیده است یا نه. یا اگر دیده، این شور و حال را چطور؟ فکر می‌کنم این هیاهو فقط از ۶۰۰۰ دانش‌آموز پسر و دختری که در سه بخش به مرحله نهایی دوازدهمین دوره جشنواره دانش آموزی تیبیان رسیده‌اند، برمی‌آید.

کمیکار

«کمیکار» (chemicar) مخفف «ماشین‌های مهندسی شیمیایی» است. این‌ها ربات‌هایی هستند که با واکنش‌های شیمیایی متفاوت کار می‌کنند و با محیط زیست هم کاملاً سازگارند. مدل صنعتی شده این ربات‌ها خودروهایی هستند که در بازار به آن‌ها هیبریدی می‌گویند. این توضیحات را آرش که هدایت یکی از گروه‌ها را بر عهده دارد، به من می‌دهد. گروهشان ربات به‌دست، آماده مسابقه است. این مسابقات در سالنی زیر مرکز همایش برگزار می‌شود و نحوه مسابقه این‌طور است که ربات باید مسافت مشخصی را با بار معین طی کند. وقتی مسئول برگزاری یکی از مدارس را صدا می‌کنم، بچه‌ها می‌روند. چند کیلو وزنه روی ربات می‌گذارند و بعد از ریختن محلول‌ها، ربات راه می‌افتد. مسافت را که طی می‌کند، آرش فریاد می‌زند و بقیه گروه هورا می‌کشند و شادمانی می‌کنند. شش ماه برای ساخت این ربات کار کرده‌اند و حالا نتیجه‌اش را می‌بینند.

کنار گروه دیگری می‌روم. بوی اسید می‌آید. علی با سری تراشیده در حال درست کردن محلول اسیدی است. می‌گوید: «باتری خودروها معمولاً با واکنش هیدروکلریک اسید (HCl) و منیزیم کار می‌کند، اما سیستم ترمز ممکن است تفاوت داشته باشد».

یک ربات دیگر را می‌بینم که راه می‌افتد. خیلی خوب به حرکتش ادامه می‌دهد؛ آهسته و پیوسته. وقتی نزدیک خطی که باید بایستد می‌شود، صدای زمزمه بچه‌ها را می‌شنوم. ربات را نگاه می‌کنم. همه زیر لب می‌گویند: «وایستا دیگه!» چرخ‌های جلوی ربات از روی خط عبور می‌کند و ناگهان می‌ایستد. همه دست می‌زنند.



خواهران قریب با جک‌های اتوماتیک

شقایق و شیرین جوزانی، خواهران دوقلو که رشته‌شان تجربی است، سراغ پژوهشی مکانیکی رفته‌اند. چرا؟ چون به گفته خودشان با این مشکل مواجه شده بودند. بلند کردن خودرو با جک دستی نیازمند نیرو و مهارت انسانی است و وقت زیادی هم می‌گیرد. چون این دو خواهر با چالش‌هایی که برایشان به وجود می‌آید، با نگاه پژوهشگرانه برخورد می‌کنند، یک جک اتوماتیک طراحی کرده‌اند که روی خودرو نصب می‌شود و با استفاده از پمپ فرمان باعث ارتفاع‌گیری هر چهار چرخ خودرو می‌شود. با شور و حرارت درباره پروژه صحبت می‌کنند. وقتی یکی در صحبتش به ویرگول یا نقطه می‌رسد، دیگری شروع می‌کند. نمی‌دانم شقایق یا شیرین است که می‌گوید: «این پژوهش را انجام دادیم و در نهایت طرح را روی یک خودروی نسبتاً سنگین پیاده کردیم. بدون نیاز به نیروی انسانی و کاهش چشمگیر اتلاف وقت هر چهار چرخ خودرو ارتفاع گرفتند. این طرح ثبت اختراع شده است و نمونه داخلی ندارد».

مشخص است که همین حالا هم کلی طرح در ذهنشان می‌چرخد. وقتی برایشان آرزوی موفقیت می‌کنم، هم‌زمان تشکر می‌کنند.



جواب می‌دهد: «ببینید، این مسابقات مهارت فنی بچه‌ها را بالا می‌برد و ضمن اینکه علاقه آن‌ها را به محیط درس و مدرسه افزایش می‌دهد، کمک می‌کند تا دانش‌آموزان علاقه خود را به رشته‌های تحصیلی کشف کنند. برای مثال، مسابقات گلایدر مربوط به رشته هوا و فضا است.»

کسی که منتظر است گلایدر بعدی را پرتاب کند، صبر می‌کند تا باد بخوابد. همه منتظرند. گلایدر پرتاب می‌شود. تا تماشاچیان بخواهند از حرکتش ذوق کنند، منحرف می‌شود و به سمت یکی از عکاسان می‌رود و جلوی دوربینش زمین می‌افتد. بچه‌ها دست می‌زنند.

یک نکته دیگر که همه دانش‌آموزان روی آن اتفاق نظر دارند، این است که حالا با فرایند مقاله و پایان‌نامه‌نویسی کاملاً آشنا شده‌اند و مصمم هستند تا در آینده هم به پژوهش بپردازند.

سمینارهای علمی

سمینارهای علمی بخش مهم دیگری از جشنواره است. در دانشکده اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی داورهای سمینارها جمع شده‌اند و مشغول جمع‌آوری برگه‌های داور هستند. به نظر خوش‌حال می‌آیند. به کلاس‌ها نگاهی می‌اندازم. دانش‌آموزان مشغول ارائه سمینار هستند. در راهرو کسانی را می‌بینم که غالباً آرام نشسته‌اند. از چند دانش‌آموز منتظر می‌پرسم که چرا چند ماه وقتشان را برای ارائه سمینار گذاشته‌اند و جالب اینجاست که جواب‌هایشان تقریباً شبیه هم است. آن‌ها می‌گویند: «وقتی در یک زمینه پژوهش می‌کنیم، علاقه‌مان در آن زمینه مشخص می‌شود و بهتر راه آینده‌مان را انتخاب می‌کنیم. به‌خاطر همین، تصمیم‌هایی که با پژوهش گرفته می‌شوند، عاقبت بهتری دارند.»

در آخر

جشنواره تقریباً تمام شده است و من باید کم‌کم بروم. فکر نمی‌کنم مراسم اختتامیه و اینکه چه طرح‌هایی جایزه می‌گیرند، اهمیت زیادی داشته باشد. هیچ‌کدام از این دختر و پسرها دست خالی از جشنواره بیرون نمی‌روند. من از آن‌ها خیلی چیزها یاد گرفته‌ام و از دبیرهایشان که اعتقاد داشتند پژوهش روش اصلی تدریس است. امیدوارم همه این دانش‌آموزان به دانشجویهای پژوهشگری تبدیل شوند. حالا افتادهم در مسیر سراسیمه خروج. ورزش باد هم از پشت سر هلم می‌دهد و تخت گاز می‌روم.

گلایدر

در خیابان کنار مرکز همایش، گروهی دیگر از دانش‌آموزان با هواپیماهایی در دست مشغول مسابقه دادن هستند. خیابان برای اندازه‌گیری حرکت هواپیماها خط‌کشی شده است. گروه‌گروه ایستاده‌اند و اطراف محل

برگزاری مشغول آزمون هواپیماهایی هستند که به آن‌ها «گلایدر» می‌گویند. نزدیک دو نفر که گلایدری در دست دارند می‌شوم و می‌پرسم: «تیم هستی؟»

کسی که گلایدر دستش است می‌گوید: «ایشان دبیر من هستند.»

می‌خندیم. آقای سلامی که از ارتباطش با دانش‌آموزان معلوم است که دبیر

خوش‌اخلاقی است، درباره گلایدر می‌گوید: «گلایدر را یک مهندس طراحی می‌کند و بعد بچه‌ها قطعه‌های برش‌خورده آن را می‌سازند. البته طراحی گلایدرهای سالنی یا محوطه باز با هم تفاوت دارند. ببینید امروز باد می‌آید و تأثیر زیادی روی پرواز دارد. همین‌طور هواپیماها می‌توانند تیزپرواز یا آرام‌پرواز باشند.»

در همین حین یک گلایدر مسافت زیادی را طی می‌کند و سوت و دست بچه‌ها غوغایی به پا می‌کند. ادامه می‌دهد: «برای اینکه گلایدر خوب پرواز کند، بچه‌ها در ساختش باید دقت بالایی به خرج دهند. حتی میزان چسب هم باید در قسمت‌های متفاوت برابر باشد تا گلایدر نقطه ثقل درستی داشته باشد.»

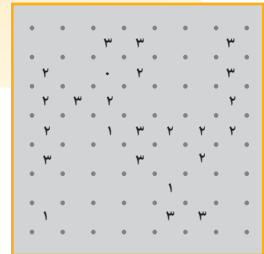
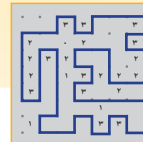
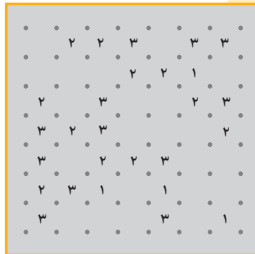
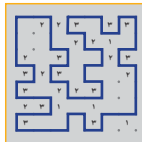
می‌پرسم: «شرکت در این مسابقات چه کمکی به دانش‌آموزها می‌کند؟»



خط فکری

Slitherlink

۱. نقطه‌های مجاور را به صورت افقی یا عمودی به هم وصل کنید. (نمی‌توان نقطه‌ها را به صورت مورب به هم متصل کرد).
۲. با وصل کردن تعدادی از نقطه‌ها، باید در نهایت یک حلقه بسازید. این حلقه نباید خودش را قطع کند یا شاخه شاخه شود.
۳. نمی‌توانید دو یا چند حلقه جدا از هم درست کنید. در کل صفحه پازل باید یک حلقه واحد تشکیل شود.
۴. عددی که می‌بینید راهنما هستند، زیرا نشان می‌دهند که از ۴ ضلع مربعی که در آن قرار گرفته‌اند چه تعدادی از ضلع‌ها باید کشیده شوند. برای مثال، وقتی در یک مربع عدد ۲ نوشته شده است یعنی از ۴ خطی که در اطراف آن هستند، دقیقاً ۲ خط باید رسم شوند؛ نه کمتر و نه بیشتر!
۵. خانه‌هایی که خالی هستند و عددی در آن‌ها نوشته نشده است، می‌توانند بین ۰ تا ۳ خط در اطرافشان داشته باشند.
۶. این پازل یک جواب یکتا دارد که بدون حدس می‌توان به آن دست یافت.



۱. نگاه کردن و تطبیق سؤال و پاسخ در دو پازل قبلی، کمکتان می‌کند که درک بهتری از قواعد حل پازل پیدا کنید.
۲. خوب است هنگام حل پازل علامت‌های ضربدر کوچک (x) در میان نقطه‌هایی بزنید که مطمئن هستید نباید به هم وصل شوند. برای مثال، وقتی عدد ۰ را در جایی از پازل می‌بینید، مطمئن هستید که خط‌های اطراف آن نباید به هم وصل شوند. اگر کنار آن یک عدد ۳ باشد که دیگر عالی است! یک نقطه شروع خوب برای حل پازل پیدا کرده‌اید!

راهنمایی برای حل پازل



اگر بازی با کامپیوتر را ترجیح می‌دهید، می‌توانید به این آدرس بروید و online بازی کنید.

Online بازی کنید!

این پازل از سری پازل‌های نیکولی (nikoli) است. یک انتشارات در ژاپن که در کار تولید پازل‌های منطقی است. این پازل اولین بار در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است.

باز هم یک پازل ژاپنی!



اسلام اصلی یا اسلام تقلبی؟

دین اسلام به این دلیل که مبتنی بر فطرت بشری است، در میان مردم از جایگاهی ویژه و ارجمند برخوردار است و مثل طلا یا هر جنس ارزشمند دیگری، بیشترین طالب و خواهان را در میان مردم دارد. به دلیل همین علاقه، گرایش و استقبال، بیشترین بدل‌ها یا نمونه‌های تقلبی را از روی آن می‌سازند.



می‌دادند.

- یعنی این‌ها از سر اعتقاد به اسلام و مسلمانی چنین جنایتهایی را مرتکب می‌شوند؟
- خودشان که این‌طور می‌گویند.
- حتی موقع ارتکاب هر کدام از این جنایتهای، الله اکبر می‌گویند و کلی شعارهای اسلامی سر می‌دهند.
- این‌ها همه از دل گروه طالبان درآمده‌اند که ادعای مسلمانی رئیسشان گوش عالم را کر کرده است.
- به هر حال این ادعایشان خیلی هم بی‌حساب نیست.
- به خصوص که اغلبشان دست پرورده عربستان هستند.
- عربستانی که ادعای حکومت اسلامی دارد، متولی مکه و مدینه است و به خادم الحرمين شهرت دارد.
- این عربستان جوری که خودش ادعا می‌کند، از همه کشورهای مسلمان، اسلامی‌تر به شمار می‌رود.
- لابد از منظر عربستان، اسلام ارتکاب به این جنایتهای را مجازات

محصول نامرغوب، درخت نامرغوب

- راستی! خبر کشت و کشتار در فرودگاه استانبول را یادتان هست؟
- نه! من چیزی نشنیدم.
- چطور چیزی نشنیدی؟! خبرش مثل توپ در دنیا ترکیده بود!
- من فیلم‌هایش را هم در تلگرام دیدم که با دوربین مداربسته فرودگاه گرفته شده بود.
- یکی از روزنامه‌ها تیتراژ زده بود: جنایت فجیع فرودگاه استانبول.
- حالا چی بود ماجرا؟ چه کسی این جنایت را مرتکب شده بود؟ با چه انگیزه‌ای؟
- همان گروه داعش دیگر! که پیش از این هم بارها مرتکب چنین جنایاتی شده‌اند و با وقاحت تمام، مسئولیت آن را به عهده گرفته‌اند.
- یعنی همان‌ها که در یازده سپتامبر با هواپیما به برج‌های دوقلو زدند و کُلی...
- نه. آن‌ها که گروه القاعده بودند.
- آخر آن‌ها هم همین کارها را با اسم و رسم اسلام و مسلمانی انجام

یا حتی نقره و برنز بدلی بسازد.

کسی که قصد تقلب، شبیادی و کلاهبرداری دارد، هرگز از اسکناس دتومانی کپی نمی‌کند. دست‌کم چک مسافرتی ۵۰ هزار تومانی و ۱۰۰ هزار تومانی را مبنای کپی و بدل‌سازی قرار می‌دهد.

حتی در میان اجناس مصرفی روزمره از خوراکی تا پوشاکی، تقلبی اجناسی را می‌سازند که از کیفیت، اعتبار و حسن شهرت بیشتری برخوردارند.

دو: همه هنر کسانی که اهل تقلب، کپی‌کاری و بدل‌سازی‌اند، این است که آنچه عرضه می‌کنند، بیشترین شباهت را با اصل داشته باشد و تشخیص بدل از اصل، حتی‌الامکان میسر نباشد.

سه: محل عرضه اجناس بدلی، محلی مستقل و متفاوت از محل عرضه اجناس اصلی نیست. که اگر باشد بلافاصله این تمایز و تعارض آشکار می‌شود. یعنی تلاش بدل‌کاران و تقلبی‌سازان این است که اجناس بدلی‌شان را در همان محلی عرضه کنند که اجناس اصلی عرضه می‌شود. **چهار:** براساس بندهای یک، دو و سه، عوام یعنی افراد جاهل و عامی و بی‌سواد، عموماً متوجه اصل یا بدلی بودن اجناس نمی‌شوند و به راحتی جنس بدلی را به جای اصلی می‌خرند.

پنج: تنها راه برای اینکه کلاه سر آدم نرود و جنس بدلی به جای جنس اصلی به آدم قالب و غالب نشود، تحقیق، مطالعه، بررسی و در نتیجه خبره شدن آدم در مورد کالایی است که قصد خریدش را دارد. کاری که هر کدام از ما هنگام خرید مایحتاجمان انجام می‌دهیم.

سرانجام

دین اسلام به این دلیل که مبتنی بر فطرت بشری است، در میان مردم از جایگاهی ویژه و ارجمند برخوردار است و مثل طلا یا هر جنس ارزشمند دیگری، بیشترین طالب و خواهان را در میان مردم دارد. به دلیل همین علاقه، گرایش و استقبال، بیشترین بدل‌ها یا نمونه‌های تقلبی را از روی آن می‌سازند.

- اساساً، عموماً و قاعداً ظاهر اسلام بدلی شباهت زیادی به اسلام اصلی دارد. همچنان که تشخیص بدل از اصل برای عموم انسان‌ها و انسان‌های عامی میسر نمی‌شود.

- اسلام بدلی با همان شکل و ظاهر و در همان مکان‌هایی عرضه می‌شود که اسلام اصلی. به عبارت دیگر، نباید توقع داشت که اسلام بدلی در کاباره‌ها، دانسینگ‌ها و عرق‌فروشی‌ها عرضه شود. اسلام بدلی در همان مسجد و منبر و محراب ارائه می‌شود؛ آن هم توسط کسانی که بیشترین شباهت ظاهری را با مسلمانان واقعی و حقیقی دارند.

تنها راه تشخیص اسلام اصلی از بدلی، خروج از جایگاه جاهل و عوامی و ورود به عرصه تحقیق، مطالعه و بررسی است؛ مطالعه، تحقیق و بررسی پیرامون اصل اسلام و اسلام اصلی و حقیقی و تفاوت‌های آن با اسلام بدلی و تقلبی.

می‌شمرد.

- این‌طور نیست. فقط عربستان نیست که با ادعا و شعار اسلام و مسلمانی، ظلم و ستم می‌کند. هستند آدم‌ها و حکومت‌هایی که مثل عربستان عمل می‌کنند. یعنی دینشان اسلام است و رفتارشان ظالمانه و غیرانسانی.

- آیا آدم‌ها و حکومت‌های دیگر که نام و نشانی از اسلام و مسلمانی ندارند، مرتکب ظلم و ستم و جنایت نمی‌شوند؟

- معلوم است که نمی‌شوند. اگر می‌شدند، خبر آن‌ها هم به ما می‌رسید. امروز هیچ اتفاقی در هیچ جای دنیا در پرده نمی‌ماند.

- اصلاً این‌طور نیست. این حرف خیلی غلط است. همین ابرقدرت‌هایی که بیشترین ظلم و ستم را به بشریت می‌کنند، نه اعتقادی به اسلام دارند و نه ادعاهای مسلمانی.

- به نظر من بحث دارد از مسیر اصلی‌اش منحرف می‌شود. موضوع این نبود که هر ظلم و ستمی را در جهان فقط مسلمانان و یا مدعیان مسلمانی انجام می‌دهند. بحث این بود که چرا اسلام به آدم‌های مسلمان و حکومت‌های اسلامی، مجوز ظلم و ستم و جنایت می‌دهد؟! - خب! اسلام یعنی همین دیگر! همه کسانی که دم از اسلام

می‌زنند چنین رفتارهایی دارند.

- از قدیم گفته‌اند که هر مکتب و مرامی را از مبلغین و شاگردانش باید شناخت. همچنان که هر درختی را از میوه‌اش.

این همه محصول نامرغوب نشان می‌دهد که مشکل در اصل درخت است.

خلاصه اگر اصل اسلام دارای اشکال نمی‌بود، در میان پیروان و مبلغینش این همه ظلم و ستم، دروغ و خشونت، و بداخلاقی رواج پیدا نمی‌کرد.

جنس بدلی یا جنس اصلی

من به شما حق می‌دهم که با دیدن این همه میوه فاسد، به اصل درخت شک کنید.

من به شما حق می‌دهم که با دیدن این همه شاگرد کودن یا شاید یا دغل‌باز در مورد اصل مکتب، مدرسه و معلم دچار سوءظن شوید.

من به شما حق می‌دهم که با دیدن این همه نمونه‌های بدلی، از اصل غافل شوید. ولی به شما حق نمی‌دهم که در شک و سوءظن و غفلت بمانید.

به شما حق نمی‌دهم که در سطح و پوسته متوقف شوید و سری به عمق و لایه‌های درونی نزنید.

به شما حق نمی‌دهم که بدون تحقیق و بررسی حکم کنید و تصمیم بگیرید.

و ضمناً علاقه‌مندم که قبل از ورود به عرصه تحقیق و بررسی، توجهتان را به چند نکته جلب کنم:

یک: هیچ آدم عاقل و زرنگی برای چیزی که از اساس بی‌ارزش است، بدلی و تقلبی نمی‌سازد. برای عنصری مثل طلاست که انواع و اقسام بدلی‌ها ساخته می‌شوند. هیچ‌کس را پیدا نمی‌کنید که برای حلبی



سخنان بدبو!

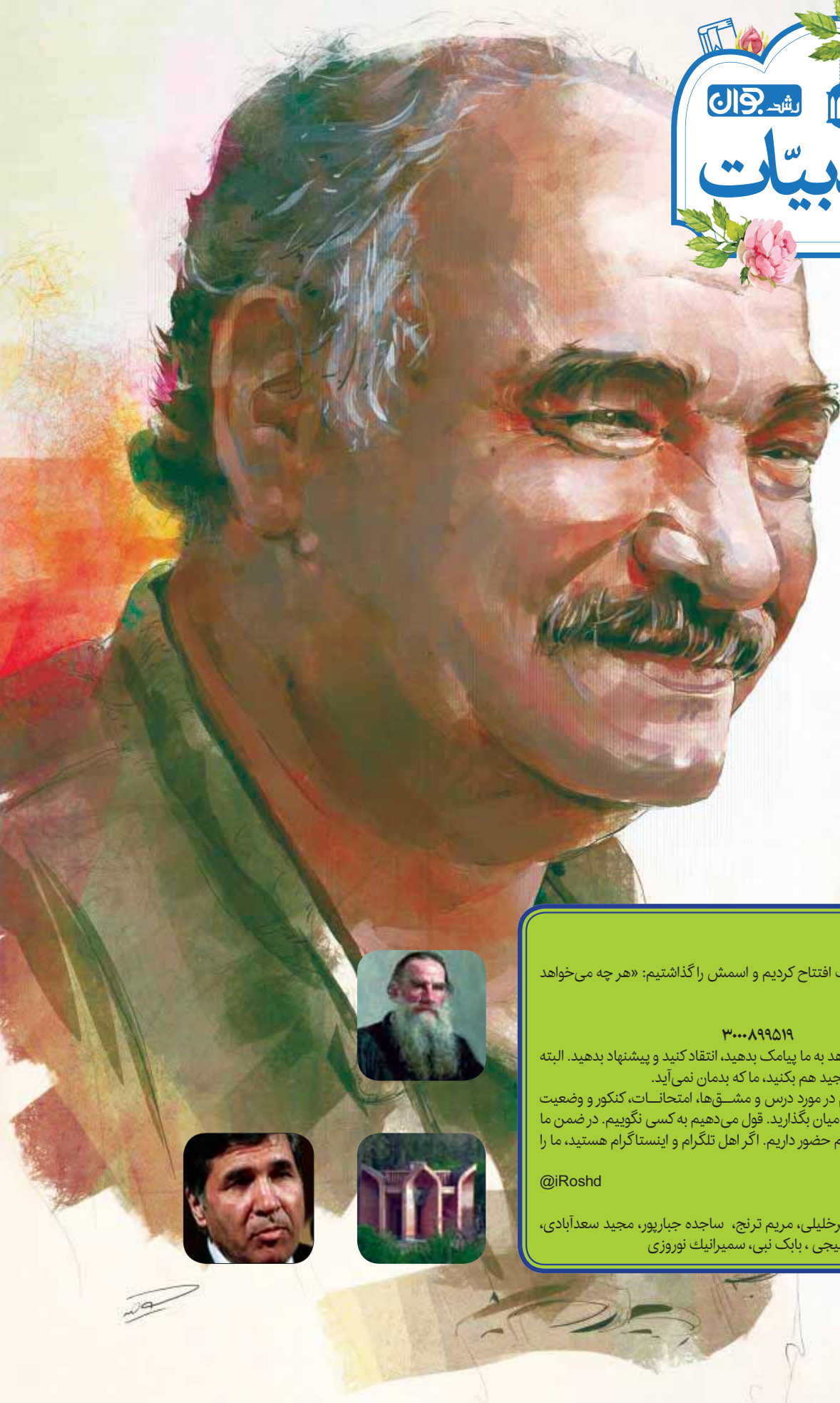
آن را «کلاس» بنامد، باید به سلامت روانی اش شك کرد. غیر از این است که دهان با حرف‌های زشت و رکیک آلوده می‌شود؟ در عالم بچگی وقتی حرف زشتی می‌زدیم، بزرگ‌ترها می‌گفتند: «زود برو دهانت را آب بکش!» چرا این گونه از اخلاق فاصله گرفته‌ایم و فحش دادن این قدر برایمان آسان و ساده شده است که گاه ترانه‌هایمان نیز پر از فحش و ناسزا است. متأسفانه امروزه مفهوم هنجارها و زندگی اخلاقی در جامعه ما دچار تحول شده است. برای بعضی‌ها انگار نه انگار که دشنام دادن گناهی بزرگ، یک ناهنجاری اخلاقی و یک بی‌شرمی و بی‌نزاکتی آشکار است و تبعات منفی زیادی در پی دارد: آسیب و خدشه به روابط دوستانه، بی‌اعتنایی به حقوق دیگران، ایجاد کدورت، دشمنی و خشونت، و بسیاری موارد دیگر. شخص فحاش با این کار به راحتی با آبروی دیگران بازی می‌کند و موجب آزار روحی دیگران می‌شود. به علاوه، فحاشی با شأن و منزلت آدمی در تضاد است، چرا که شخص فحاش نه احترامی برای خود قائل است و نه احترام چندانی برای دیگران. ما آدمیم و باید به هنگام خشم مثل آدم اعتراض و خشممان را نشان بدهیم و مثل آدم حرف بزنیم. تنها در این صورت است که فردی مؤدب، با ملاحظه و با کلاس جلوه می‌کنیم و مورد احترام و پذیرش خدا و خلق خدا قرار می‌گیریم.

پیشوند «دش» در زبان فارسی به معنی «بد» است. مثلاً دشمن یعنی انسان بد و دشنام یعنی نام بد. معمولاً کسانی به دشنام متوسل می‌شوند که در موضع ضعف قرار می‌گیرند و می‌کوشند با فحش و ناسزا ضعف خود را از نظر روانی جبران کنند. غافل از اینکه فرد دشنام دهنده قبل از هر کس خود را تخریب می‌کند. دشنام دادن مانند این است که بخواهیم ذغال افروخته‌ای را به دست بگیریم و به طرف دیگران پرتاب کنیم. در این صورت خودمان قبل از همه خواهیم سوخت. خداوند متعال در آیه ۱۰۸ سوره انعام می‌فرماید: «به معبود کسانی که غیر خدا می‌خوانند، دشنام ندهید، مبدا آن‌ها نیز از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند.» با دقت در این آیه مشخص می‌شود، دشنام حتی خطاب به بت‌های مشرکان از طرف پروردگار نهی شده و بر بی‌نتیجه بودن این کار زشت تأکید شده است. فحاشی و بد دهنی نمونه‌ای از ناهنجاری‌های اجتماعی و رفتاری است که به شکل‌ها و بهانه‌های گوناگون در جامعه ظهور و بروز می‌یابد؛ از جلب توجه و نشان دادن خود تا عضویت در یک گروه و جمع خاص. از سر لجبازی، تحقیر، توهین و به خشم آوردن دیگران تا به بهانه شوخی و تفریح. در این میان هستند افرادی که به عنوان یک وجه تمایز و نوعی کلاس به این کار نگاه می‌کنند که البته این دیگر از آن حرف‌هاست! بد دهنی از هر زاویه‌ای که به آن نگاه شود، نه افتخار است نه کلاس. بد دهنی چیزی مانند بوی بد دهان است و اگر کسی بخواهد به بوی بد دهانش بنازد و

دشنام در روایات

پیامبر (ص) فرموده است: «خداوند بنده با حیای بردبار را دوست دارد و سخن گوی بی‌شرم را دوست ندارد.» [بحار، جلد ۹۳، ص]. و نیز فرموده است: «بهشت بر هر دشنام و هرزه‌گوی کم‌حیایی که باک ندارد چه می‌گوید و چه درباره او می‌گویند، حرام است.» [ارشاد القلوب، جلد اول، ص ۱۴۳]. حتی وقتی امام علی (ع) می‌شنود که یارانش در جنگ صفین دارند به دشمنان، دشنام می‌دهند، می‌فرمایند: «من دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید. اما اگر کردارشان را توصیف و حالات آن‌ها را بازگو کنید، به سخن راست نزدیک‌تر است.» [نهج البلاغه، خ ۲۰۶]. می‌بینید که آموزه‌های دینی چگونه بر سلامت و پاکی ارتباط کلامی که بخش جدایی ناپذیر و تأثیرگذار زندگی هر روزه ماست، تأکید می‌کنند. در قرآن کریم حرف زدن منطقی و استوار آن چنان اصلاتی دارد که به عنوان زمینه و راه اصلاح اعمال و بخشش گناهان معرفی شده است [احزاب/ ۷۱-۷۰]: «باید از فحش و بد زبانی گریزان بود. از آن باید به خدای بزرگ پناه برد. شوخی و جدی آن را ترک کرد و همیشه شایسته، زیبا، منطقی و محترمانه حرف زد.»





رشته دوستی

امسال یک شماره پیامک افتتاح کردیم و اسمش را گذاشتیم: «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو»!
این هم شماره‌اش:

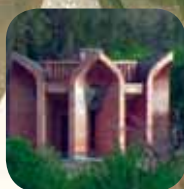
۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

حالا هر قدر دلتان می‌خواهد به ما پیامک بدهید، انتقاد کنید و پیشنهاد بدهید. البته اگر خواستید تعریف و تمجید هم بکنید، ما که بدمان نمی‌آید. اگر گلایه یا درد دلی هم در مورد درس و مشق‌ها، امتحانات، کنکور و وضعیت مدرسه‌ها داشتید، با ما در میان بگذارید. قول می‌دهیم به کسی نگوییم. در ضمن ما در شبکه‌های اجتماعی هم حضور داریم. اگر اهل تلگرام و اینستاگرام هستید، ما را با این نشانی دنبال کنید:

@iRoshd

نویسندگان بخش شعر:

سعید بیابانکی، احمد امیرخلیلی، مریم ترنج، ساجده جبارپور، مجید سعدآبادی، مرضیه فرمائی، سودابه مهیجی، بابک نبی، سمیرانیک نوروزی



حاتم طایی را گفتند: از تو بزرگ همت تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟ گفت: بله! روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرای عرب را، پس به گوشه صحرایی به حاجتی برون رفته بودم. خارکنی را دیدم پشته فراهم آورده. گفتمش: به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سمات او گرد آمده‌اند؟ گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد

منت حاتم طائی نبرد

من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم!

مثل ها و غزل ها

حافظ

ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش
کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود
عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایدش

در آینه

تغییرات محیط زیست

همه چیز را دگرگون کرده است

تابستان امسال باید برویم شمال

تو پیراهن آبی‌ات را بپوشی

و به دریا کمک کنی

که دریا بماند

بدیع و تازه بودن کلمات در شعر به این معنی نیست که ما برای سرودن، از کلماتی خارج از دایره واژگانی عام استفاده کنیم، اما این معنی را می‌رساند که از همان کلمات جاری معانی بدیع خلق کنیم.

دریای اول در این شعر یک دریای واقعی است، اما دریایی که شاعر در انتها می‌سازد، دریایی شگفت است. در واقع شاعر به جای اینکه ناظر بر نابودی جهان باشد، جهان تازه خود را ترسیم و تفسیر می‌کند؛ معنی دریا را به چالش می‌کشد، از صنعت و آنچه جهان را عقلانی می‌کند می‌گریزد و برای این گریز به خیال و رویا پناه می‌برد. خارج از نظام شعری شاعر با این باور که با پیراهن آبی به کمک دریایی برود که آلوده شده است به جنون و دیوانگی متهم خواهد شد. اما با منطق شعر و تلنگر حسی و عاطفی که ایجاد می‌کند، هر چیزی قابل اتفاق است.

گذشته از ویژگی‌های مثبت این شعر، یک سطر حشو در میانه آن آمده است. سطر «تابستان امسال باید برویم شمال» جدا از اینکه به تغییر محیط زیست شاعر اشاره دارد، چنان کارکردی در شعر ایفا نمی‌کند تا ما به لزوم وجود آن پی ببریم. با توجه به همان منطق شعری ما می‌توانیم در هر جایی که باشیم، با پوشیدن پیراهن آبی دریا را ببینیم و به او کمک کنیم. اما در اینجا شاعر به خوبی از این شگرد بهره نبرده است. این شعر از کتاب «بادها کجا می‌میرند» سروده حسن آذری انتخاب شده است.

شاعر ماه



من عشق را به نام تو آغاز کرده‌ام / در هر کجای عشق که هستی / آغاز کن مرا!...

محمدرضا عبدالملکیان در سال ۱۳۳۶ در شهر نهاوند متولد شد. تحصیلات او در زمینه کشاورزی و مدیریت است. عبدالملکیان شعر خود را با چهارپاره‌های پیوسته آغاز کرد، اما بعدها به شعر نیمایی و سپید رو آورد. مضامین شعرهای او بیشتر عاشقانه و یا اجتماعی‌اند و لحن شعرهای او ساده به دور از ابهام اما خوش آهنگ است. از مجموعه شعرهای او می‌توان به: «مهربانی»، «حالا که آمده‌ای»، «حالا که رفته‌ای» و «آوازهای آبادی» اشاره کرد.

۱

فایده این عکس‌ها چیست؟

اگر صدای در شنیده نشود

اگر تو کفش‌هایت را در نیاوری

اگر مادرم کنار سماور ننشیند

و اگر من نگویم اسمش «فروغ» است

فایده این عکس‌ها چیست؟

اگر سکوت ساعت را نشکند

اگر تو نگوئی دیرم شد

و اگر من نگویم این بار به جای روسری

برایت گوشواره می‌خرم

۲

حالا که آمده‌ای

قبول کن

جاده‌ها به جایی نمی‌رسند

این بار از مسیر رودخانه می‌رویم

۳

حالا که آمده‌ای

لباس‌هایت را بپوش

عجله کن

دست آن گیاه و این گربه را بگیر

ما برای پیر شدن به دنیا نیامده‌ایم



پلی به گذشته

ای دل غم جهان مخور این نیز بگذرد
دنیای چو هست بر گذر این نیز بگذرد
گر بد کند زمانه تو نیکو خصال باش
بگذشت از این بسی به سر این نیز بگذرد
ور دور روزگار نه بروفق رأی توست
اندوه مخور که بی خبر این نیز بگذرد
یک حمله پای دار که مردان مرد را
بگذشت از این بسی بتر این نیز بگذرد
منت خدای را که شب دیر پای غم
افتاد با دم سحر این نیز بگذرد
ابن یمین ز موج حوادث مترس از آنک
هر چند هست با خطر این نیز بگذرد
تشویش خاطر است ولی شکر چون نکرد
ایزد قضا جز این قدر این نیز بگذرد

شاعر در این شعر مخاطب را نوید و امید می‌دهد که درگیر غم و غصه روزگار نباشد، چون زودگذر است و بشارت می‌دهد که پایداری در هر کاری به فتح می‌رسد. غم دنیا ماندگار نیست، چون در این روزگار همه چیز گذراست. این شعر سروده ابن یمین فریومدی شاعر قرن هشتم است.

اعجاز بی نظیر (به مناسبت هفته وحدت)

رضا نیکوکار

گفتند از شراب تو میخانه‌ها به هم
خُم‌ها به وقت خوردن پیمانه‌ها به هم
تو آن حقیقتی که تو را مژده می‌دهند
اسطوره‌های خفته در افسانه‌ها به هم
در هر نماز عطر تو تکثیر می‌شود
در امتداد وحدت این شانه‌ها به هم
هر خانه‌ای مناره الله اکبر است
این گونه می‌رسند همه خانه‌ها به هم
جاری شده‌ست عقد اخوت میان ما
ای باب آشنایی بیگانه‌ها به هم
وقتی که شمع راه تو باشی چه دیدنی ست
دل دادن دوباره پروانه‌ها به هم
چون دانه‌های روشن تسبیح با همیم
در هم تنیده سلسله دانه‌ها به هم
اعجاز بی نظیر تو عشق‌ست و عشق تو
ما را رسانده از دل ویرانه‌ها به هم



این شعر را با صدای شاعر بشنوید



آرامگاه ابن یمین فریومدی / شهرمیامی استان سمنان

دست‌های زیادی ضریح را گرفته‌اند
شاید آن که نزدیک‌تر است
درد بزرگتری دارد!
سلام می‌کنم و گوشه‌ای می‌نشینم
تا رحل سینه باز کنم

حرف‌های نگفتنی‌ام
شده‌اند آیه‌هایی شنیدنی
حتی قلبم را وقف کرده‌ام
مسافرخانه‌ای شده است
برای آنان که از دور زائرند

سید ضیاءالدین شفیعی

شامگاه
میز پر است
از هذیان و حسرت:
همیشه دیوانه‌ای
در صدر خبرهاست

صبحگاه
ماشین‌ها
پشت به پشت
و ساختمان‌ها
رو در رو
و پیاده‌روها
بی‌اعتنا ورق می‌زنند
روزهای مرا

هر روز
گم می‌شود
ترانه‌ای شبانه
از من
در اندوه این شهر
فردا
پاک خواهد شد
پنجره‌های جهان
با روزنامه‌ای
که این شعر را
چاپ کرده‌است

نیما فرقه

ای شهاب رهگذر، ای از ستاره ماه تر!
دلخوشی های من از عمر تو هم کوتاه تر
تو خدایم نیستی بی شک! ولی مثل خدا-
در وجودت هر کسی شک می برد، گمراه تر
روز و شب دنبال تو هستند «ازما بهتران»!
چشم های ت را بگو باشند بسم ا... تر
عشق کوهی قله ناپیداست و صعب العبور
هر چه عاشق تر، مسیر پیش رو جانکاه تر
عاشقی لطفش به سختی های راهش بود و من-
بی جهت می خواستم باشد از این دلخواه تر!

مریم کرباسی

بی قرارم، چقدر دلتنگم، کاش می شد قرار بگذاری
کاش می شد ببینمت تا باز دست در دست یار بگذاری
شانه هایم عجیب می لرزند، تکیه گاه مرا کجا بردی؟
رفتنت را هنوز می خواهی گردن روزگار بگذاری
حتم دارم که کار، کار تو نیست، مطمئنم دلت نمی آید
این که گاهی مرا بدون دلیل در تب انتظار بگذاری
چار فصل مرا به هم زده ای، نه زمستانی ام، نه پاییزی
قول دادی خودت که نامم را تا همیشه بهار بگذاری
نه تو برگشتی و نه من حالم خوب شد، باورش کمی سخت است
که به این راحتی نگاهم را از نگاهت کنار بگذاری
بودنم را که برده ای از یاد، مردنم را به خاطرت بسپار
که بیایی و گاه شاخه گلی روی سنگ مزار بگذاری

عبدالجبار کاکایی

نوبت درست لحظه آخر به ما رسید
انسان به عاشقانه ترین ماجرا رسید
حوا درنگ کرد زمین سیب سرخ شد
آدم سکوت کرد قیامت فرا رسید
کشتی شکستگان و رسولان ناامید
در انتظار معجزه بودند تا رسید
از دشت ها تلاوت باران شروع شد
از کوه ها به گوش بیابان صدا رسید
تاریخ ایستاد جهان مکث کرد و بعد
فواره ای بلند شد و تا خدا رسید
پیغمبری به رنگ گل سرخ باز شد
عطر تنش به دورترین روستا رسید



گنجشک‌ها دانه چین دامت بودند

شاعر: مجتبی تقوی زاد
ناشر: مروارید

چراغ مطالعه

مجتبی تقوی‌زاد از جمله شاعرانی است که از کلمه و تصویرهای روزمره شعر می‌آفریند. کتاب حاضر دومین اثر اوست و با اشعار کوتاه سپید، مناسب مخاطب امروز است. چند شعر از او می‌خوانیم:

(۱)

پیراهنم
بوی ماهی‌های مرده می‌دهد
وقتی
از لباس شویی درمی‌آید
سهم من از اقیانوس اما
برکه ای کوچک
که پس زمینهٔ مانیتورم ست!

(۲)

ما...
در...
زیر پای تو
دنبال بهشت می‌گردیم

شعر بی‌مرز

اورهان ولی کانیگ در سال ۱۹۱۴ در «استانبول» به دنیا آمد. تحصیلاتش را در رشته فلسفه ادامه داد. او در سال ۱۹۴۱، با انتشار کتاب شعری به نام «غریب»، به همراه دوستانش ملیح جودت و اوکتای رفعت حرکت‌های اساسی تازه‌ای را در شعر ترکیه بنیان می‌نهند و در سال ۱۹۴۷ مجلهٔ «یارپاق» را منتشر می‌سازند. گانیک در سال ۱۹۵۰ به سبب بیماری مغزی در ۳۶ سالگی از دنیا رفت.

درخت من

در محلهٔ ما

اگر غیر از تو درختی بود

نمی‌توانستم این قدر دوست داشته باشم

اما اگر تو

به همراه ما لی لی بازی بلد بودی

تو را بیشتر دوست می‌داشتم

درخت زیبایی من!

وقتی که خشک شوی

ما هم به امید خدا

به محلهٔ دیگری اسباب‌کشی خواهیم کرد!

یک در پنج

مرد خاموش از فساد گفت‌وگو آسوده است
در که باشد بسته، کی از باد بر هم می‌خورد؟

ناظم هروی

سینه صافان را غم محنت کشان بیش از خود است
آب می‌نالد از آن باری که بر دوش پل است

دانش مشهدی

غم مرا دگران بیش می‌خورند از من
همیشه روزی من رزق دیگران باشد

صائب تبریزی

سفر برون برد از طبع مرد، خامی را
کباب پخته نگردد مگر به گردیدن

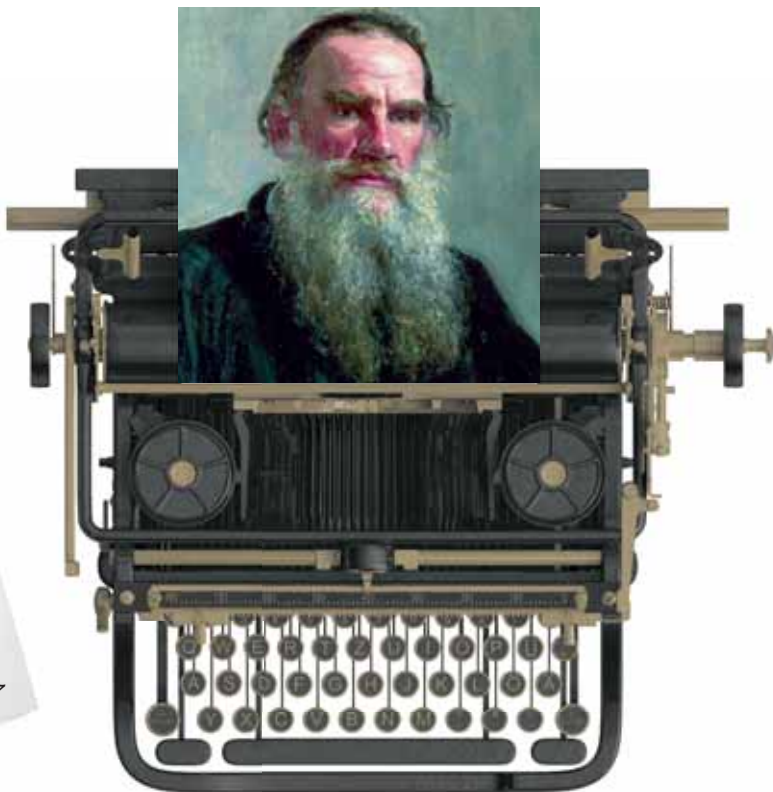
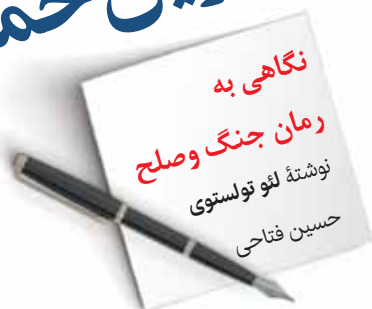
واعظ قزوینی

نمی‌دانم که از ذوق کدامین داغ او سوزم
به آن پروانه می‌مانم که افتد در چراغانی

قاسم مشهدی



آخرین حماسه



استاد سعید نفیسی درباره جنگ و صلح گفته است: «جنگ و صلح جالبترین و بزرگترین حماسه قرن نوزدهم است. همان گونه که ایلیاد هومر نخستین حماسه جهان است، می توان جنگ و صلح را آخرین حماسه جهانیان دانست. تولستوی در این رمان، از یک سو مورخی تواناست و از سوی دیگر نقاشی زبردست. از یک سو روان شناسی سحرانگیز است و از سوی دیگر شاعری بلندپایه. بسیاری از فصل های این رمان، در ادبیات جهان، از حیث وسعت اطلاع و قدرتی که در شرح حوادث آن به کار رفته و از موشکافی که نویسنده در بیان علل و اسباب حوادث به کار برده است، نظیر ندارد. در این کتاب، دنیای بسیار بزرگی در نظر خواننده جلوه گر شده است که تاکنون هیچ نویسنده ای نتوانسته، جهانی به این بزرگی و با این تعداد شخصیت خلق کند.»



رومن رولان، نویسنده بزرگ فرانسوی هم درباره جنگ و صلح گفته است: «آنچه سبب جذابیت و گیرایی این اثر مهم ادبی شده، از شادابی و جوانی قلب تولستوی الهام گرفته است. صفت مشخص و بارز این اثر هنری، آن است که تولستوی توانسته سرگذشت زندگی، خصوصاً جوانی خویش را منعکس سازد.»



منتقدان ادبی «جنگ و صلح» را یکی از برترین رمان های جهان می دانند و در نظرسنجی ها و معرفی ها، همواره در میان ۱۰ رمان تاریخ ادبیات جهان معرفی شده است. لئو تولستوی، وقتی نوشتن جنگ و صلح را آغاز کرد، ۳۶ ساله بود. او شش سال از عمرش را صرف نوشتن این رمان کرد و در آن به شرح مقاومت روس ها در برابر حمله ارتش فرانسه به رهبری ناپلئون پرداخت. رمان «جنگ و صلح» پر از حوادث و ماجراهای ریز و درشت است. زندگی با تمام ابعاد گوناگونش که در جامعه جریان دارد و پرخروش جلو می رود، ناگهان در گردنه و سدی با مشکل مواجه می شود. لئو تولستوی با این شگرد، سعی کرده است آدم های متفاوت و گوناگونی را که در جامعه زندگی می کنند، در این گیرودارها نشان دهد، به درون آن ها سرکشی کند و تفاوت شخصیت، منش و اندیشه هر یک را پیش روی خواننده بگذارد. شاید بتوان گفت که قوی ترین و شگفت انگیزترین وجه جنگ و صلح، همین شخصیت پردازی آدم های بسیار زیاد در این رمان است. جالب است بدانید که بیش از ۵۰۰ شخصیت با دقت توصیف شده اند و این کتاب یکی از معتبرترین منابع تحقیق و بررسی در تاریخ سیاسی و اجتماعی قرن نوزدهم امپراتوری روسیه است. آدم هایی مثل ناپلئون مظهر قدرت و شکوه مادی اند و بیشتر جوانان اروپا در این رمان شیفته او هستند؛ حتی آدم های آرمان خواه و انسان دوستی مثل شاهزاده آندره (یکی از قهرمانان رمان). هنر تولستوی در این است که منصفانه و خالی از غرض ورزی، زمینه های بروز این شخصیت ها را در جامعه نشان داده است.

۱۰۰ تانیه

زهره حیدری

و دکمه ماشین را زد. گوشی همراهش را دستم داد و گفت: «گیج بازی در نیآوری‌ها!»

گوشی را گرفتم و نیشم باز شد:
- نه. رمزش را می‌دانم: ۳۲۲۵.

کش موهایش را باز کرد و گفت: «شیر را می‌گویم. گیج بازی در نیآوری یک وقت سر برود!»

از قاب پنجره کوچه را برانداز کردم. منتظر ماندم وانت دوره‌گردی که بلندگوی قرمز داشت و بارش فلفل دلمه‌ای و سیب‌زمینی و پیاز بود، از کوچه رد شود. وانت در پیچ انتهایی کوچه ناپدید شد. چند برگ خشک و نازک پیاز وسط کوچه افتاده بود و با باد کوچکی این طرف و آن طرف می‌رفتند. رمز گوشی را وارد کردم و دوربین را در حالت فیلم‌برداری گذاشتم. بزرگ‌نمایی را انتخاب کردم و دکمه را فشار دادم. چشمک‌زن ثانیه‌شمار راه افتاد.

مأمور شهرداری دو تا از کارگرها را پشت نیسان سوار کرد و با خود برد. دو تای دیگر همان‌طور داشتند به دیوار حیاط سوسن‌خانم کلنگ می‌زدند. خروس سوسن‌خانم پریده بود سر دیوار و صدایش را سرش انداخته بود. دوربین را از خروس گرداندم طرف کارگرها. تلفن خانه زنگ خورد. دکمه «STOP» را زدم.

خاله پروانه بود. می‌خواست گوشی را جلوی دهان بچه‌اش که همان روز زبان باز کرده و چند بار «هاپو» گفته بود، بگذارد تا مادرم هم صدایش را بشنود. گفتم مادرم رفته دوش بگیرد. اصرار کرد که من هم صدای بچه‌اش را بشنوم، اما هرچه کرد، بچه‌اش لام تا کام حرف نزد. خاله دماغ شد. خداحافظی کردیم و گوشی را گذاشتم.

برگشتم طرف پنجره. سوسن‌خانم آمده بود کوچه و روی پاره‌آجری در پناه سایه نشسته بود. چادر گل‌گشنیزی سرش بود و نایلون روی سرش تا بالای چشم‌هایش آمده بود. با دهان باز تو کوک کارگرها بود که دیوار خانه‌اش را کلنگ می‌زدند. یک بار هم خمیازه کشید. یکی از کارگرها که از بقیه جوان‌تر و بازوهایش آفتاب‌سوخته بود، لحظه‌ای دست از کار کشید. کلاهش را عقب داد و قوئلجش را شکست. به سرشاخه‌های درخت خرمالوی توی حیاط سوسن‌خانم نگاه کرد. درخت پشت دیوار بود. چند تا از خرمالوها لک زده و نارنجی شده بودند. آب دهانش را قورت داد و دوباره کلنگ زد. سه چهار شات گرفتم.

نگاهی به شیرجوش انداختم و قدری بالای سر اجاق‌گاز ایستادم. شیر جیزجیزکنان از کناره‌های ظرف بالا می‌آمد و دیواره شیرجوش را می‌لیسید. شعله را خاموش کردم. از پنجره سرک کشیدم. زنی سنگک به دست از کوچه رد می‌شد. دکمه دوربین را زدم. ثانیه‌شمار حرکت

مادرم بادمجان سرخ می‌کرد. با نوک چنگال، ورق‌های بادمجان را این‌رو و آن‌رو کرد و گفت: «برو جانم، حواسم را پرت نکن! کدام بچه‌ای با موبایل فیلم ساخته که تو دومی‌اش باشی؟! می‌خواهی یک لنگه‌پا و موبایل به‌دست جلوی پنجره بایستی فیلم بگیری؟! همسایه‌ها چه می‌گویند؟! فکر می‌کنند داری زاغشان را چوب می‌زنی.»

از پنجره بیرون را نگاه کردم. کارگرها که ناهارشان را خورده بودند، دنبال هم ریسه شدند طرف مأمور شهرداری که کنار نیسان ایستاده بود و عرق غبغبش را با دستمال یزدی پاک می‌کرد. مأمور شهرداری چیزهایی گفت و دو تا از کارگرها کج کردند طرف خانه سوسن‌خانم تا چند رج باقی‌مانده دیوار را هم خراب کنند. گفتم: «مگر همه فیلم‌سازها از شکم مادرشان فیلم‌ساز به دنیا آمده‌اند؟! فقط می‌خواهم با دوربین گوشی، یک فیلم ۱۰۰ ثانیه‌ای بگیرم.»

مادرم چند تا از بادمجان‌های سرخ‌شده قرمز را از تابه گرفت و توی بشقاب انداخت: «الاله‌الاله! جوجه امساله می‌خواهد به جوجه پارساله جیک جیک یاد بدهد. اصلاً من نمی‌دانم عقب‌نشینی دیوار خانه سوسن‌خانم هم شد سوژه فیلم؟!»

گفتم: «معلم‌مان می‌گوید، اگر نگاه هنری داشته باشید، هر چیز کوچکی می‌تواند سوژه فیلم باشد. مثلاً همین پاکت شیر یا سرخ کردن بادمجان‌ها...»

مادر، پاکت شیر را توی شیرجوش خالی کرد و گفت: «ما را فیلم می‌کنی؟! ما خودمان ۴۰ سال است آپاراتچی هستیم.»

و زیر تاوه بادمجان‌ها را خاموش کرد و شیرجوش را روی شعله کوچک اجاق گذاشت. بادمجان‌ها هنوز توی ماهی‌تاوه جلیز می‌کردند. از پنجره بیرون را نگاه کردم. مأمور شهرداری توی رادیاتور ماشین آب می‌ریخت. کارگرها به دیوار حیاط سوسن‌خانم کلنگ می‌زدند. سوسن‌خانم آمد توی بالکن. طاسچه حنا دستش بود و روی سرش نایلون پلاستیکی کشیده بود. در آهنی حیاط خانه‌اش را از جا در آورده و کنار گذاشته بودند تا وقتی دیوار جدید را عقب‌تر ساختند، دوباره آن را میان دیوار کار بگذارند. از توی بالکن خم شد و نگاهی سراسری به حیاط انداخت. بعد هم سرش را بالا برد و آسمان را نگاه کرد. چند لکه ابر چرک توی آسمان بود. طاسچه حنا را زمین گذاشت. رخت‌ها را از طناب بالکن جمع کرد: یک دامن زرشکی، یک بلوز کاموای بنفش، دو تا شلوار چیت، یک روسری و چند جفت جوراب. برگشت توی اتاق و پرده را کپک کشید. نگاه ملتسانه‌ای به مادرم انداختم. دستی به موهای بلوطی‌اش که رو به بالا شانه زده بود کشید و گفت: «هوشیار باش شیر سر نرود، می‌روم دوش بگیرم.»

قبل از اینکه برود، رخت چرک‌های من و پدرم را توی لباس‌شویی انداخت



کرد: ۲۸، ۲۹... زن، بچه‌اش را دنبال خود می‌کشید و می‌برد. بچه نق می‌زد و رد خشک‌شده اشک روی گونه‌هایش بود. نگاهی به کارگرها کرد و لحظه‌ای ساکت شد. لنگه دمپایی‌اش از پایش درآمده بود. زن چند قدم برگشت و دمپایی را پای بچه کرد و کش دمپایی را انداخت. سنگ تعارف سوسن‌خانم کرد. سوسن‌خانم گوشه سنگ را پاره کرد. با دست‌های حناپسته‌اش دیوار حیاط خانه‌اش را نشان زن می‌داد و چیزهایی می‌گفت. صدای سشوار از توی اتاق آمد. قطع کردم. ثانیه‌شمار روی ۶۲ بود.

تا غروب چند شات دیگر هم گرفتم. از آقا فیض‌الله که کنار ملاط، دستش را قلاب کرده بود پشتش و دیوار جدید را نگاه می‌کرد و چند بار پشت سر هم عطسه کرد؛ از دو دختر بچه که لابه‌لای پاره‌آجرها، سنگ مرمر صاف و سفیدی را جدا کردند و لی‌لی‌کنان رفتند؛ از کارگرها که لباس‌های خاک‌وخلی‌شان را عوض کردند و لباس‌های تمیز پوشیدند و دست‌های خیس‌شان را لای موهایشان بردند و برس کشیدند؛ از موتور سه‌چرخه‌ای که برای بردن نخاله‌ها آمد؛ و از درخت خرمالویی که بعد از عقب‌نشینی دیوار، توی کوچه جا مانده بود.

قفسه‌هایی برای پرواز

چگونه استاد ادبیات مسیر خود را از قفسه‌های کتابخانه آغاز کرد؟

اوقات فراغت، زمانی برای پر و بال گرفتن آرزو

صرفاً معرفي ابعاد تخصصی زندگی بزرگان، الگویی در ذهن ما ایجاد نمی‌کند. شخصیت حرفه‌ای و اتوکشیده آدم‌های بزرگ، زمانی قابل الگوبرداری می‌شود که با ابعاد شخصی‌تر آن‌ها هم آشنا شویم. اوقات فراغت، یکی از آن بخش‌های پنهان زندگی بزرگان است که ردپایی از تخصص و شغلشان هم در آن دیده می‌شود. آن‌ها با کمال میل شخصی‌ترین زمان زندگی‌شان را مستقیم یا غیرمستقیم در همان مسیر اصلی و حرفه‌ای می‌گذرانند؛ چون همیشه از آن لذت می‌برند. **محمدجعفر یاحقی**، استاد ادبیات دانشگاه مشهد است که از کودکی زمان فراغت‌ش در خدمت علاقه‌هایش بوده و بعدها علاقه‌هایش تبدیل شده به کار اصلی‌اش.



تصویر: محمدجعفر یاحقی

مدرسه ما آن سال‌ها کتابخانه کوچکی داشت. تقریباً دو سه سال من متولی این کتابخانه بودم. کمتر از ۲۰۰ جلد کتاب داشت که از قضای اتفاق، اکثر آن‌ها شعر و کتاب‌های نسبتاً جالفتاده ادبی بودند. با التماس کلید این کتابخانه را از رئیس دبیرستانمان گرفته بودم و دائم در ساعت‌های بی‌کاری از پای این قفسه به پای آن قفسه می‌رفتم. تقریباً نام و مشخصات همه کتاب‌های آن را از بر بودم و چشم‌بسته می‌دانستم که هر کتابی کجاست و اصلاً به چه دردی می‌خورد. از کلیات **شمس تبریزی** که قطورترین کتاب آن قفسه بود، بسیار خوشم می‌آمد. بیشتر از ۱۰ غزل آن را در دفتری یادداشت کرده بودم و روزهایی که به باغ پی‌کار می‌رفتم، در راه یکی یکی حفظ می‌کردم.

کلیات **سعدی** اما آن سال‌ها قرار و آرام از من روده بود. حکایت‌های گلستان عجیب در کام ذوقم مزه کرده بود و مقدمه گلستان برایم شیرین و دل‌پذیر افتاده بود! آن را با تمام القاب و نعوت عربی که برای **اتابک سعدین زنگی** آورده بود، از بر کرده بودم و یک بار به تشویق معلم زبان انگلیسی‌ام در کلاس آن را برای بچه‌ها خواندم که حیرت آن‌ها را به دنبال داشت.

اما زیباترین کتابی که آن سال‌ها دنیای خواندن را برایم معنایی تازه بخشید، **امیرارسلان نام‌دار** بود که همه رویای مرا از دنیای سرسبز و پررنگ و بوی کتاب در خود تجلی داد. همیشه با خودم قطعاتی از آن را زمزمه می‌کردم. همیشه در ذهنم **امیرارسلان و فولادزهره** را گلاویز و دست به یقه تصور می‌کردم. از ظرافت ترفندهای **قمر وزیر** بر خود می‌لرزیدم و لحظه‌های حساس حضور ناشناس **امیرارسلان** در قهوه‌خانه، و رفت و آمد **پطرس شاه تپش** قلم را بیشتر می‌کرد. شعرهای آن در وصف طلوع و غروب آفتاب و وصف جمال پهلوانان و صحنه‌های کارزار، تارهای روحم را نوازش می‌داد. خلاصه، اگر بگویم خواندن **امیرارسلان** آن سال پایه عشق رسوای من به ادب و شعر را استوار کرد و ملاحات زبان فارسی را در کام جانم نشاند و راه آینده مرا پیش پایم گذاشت، ابدأ گزافه نگفته‌ام.





چگونه یک کد QR را اسکن کنیم؟

اگر گوشی هوشمند دارید، می‌توانید به سادگی یکی از برنامه‌های رایگان «اسکنر بارکد» را دانلود کنید. مانند «Red Laser» یا «Barcode Scanner». این برنامه‌ها قادر به خواندن و رمزگشایی داده‌ها از یک کد QR هستند. می‌توانید با استفاده از دوربین گوشی، کد QR را اسکن کنید تا به صورت خودکار رمزگشایی شود.



کد پاسخ سریع (QRCode)

امسال در کنار بعضی مطالب مجله، یک کد «پاسخ سریع» یا «QR» گذاشته‌ایم. کافی است، برنامه خواندن کد QR را در گوشی تلفن همراهتان فعال کنید و بعد روی کد نگه دارید تا بتوانید از فیلم‌ها و مطالب بیشتر درباره آن مطلب مطلع شوید. به همین سادگی. حالا احتمالاً سؤالتان این است که کد QR چیست و چگونه آن را بخوانیم؟

کد QR (Quick Response) یا کد پاسخ سریع، نوعی بارکد دوبعدی است که می‌تواند با استفاده از گوشی‌های هوشمند و دستگاه‌های اختصاصی خواندن کد QR خوانده شود و به‌طور مستقیم به متن، ایمیل، وب سایت، شماره تلفن و... لینک می‌شود.

آزمایشگاه مغز

معرفی اپلیکیشن LUMOSITY

+۵۰

در لوموسیتی بیش از ۵۰ بازی چالشی که مهارت‌های شناختی، مانند سرعت عمل، حافظه، توجه، انعطاف و توانایی حل مسئله را تقویت می‌کنند وجود دارند.

سازندگان لوموسیتی علم را به بازی‌های لذت بخش تبدیل کرده‌اند. شما در عین حالی که از انجام بازی‌ها و چالش‌های جدید لذت می‌برید، مهارت‌های شناختی خود را ارتقا می‌دهید.

lumosity

بازی‌ها با سطح مهارت شما سازگار هستند، بنابراین شما همیشه به چالش کشیده می‌شوید.



طراحان و برنامه‌نویسان ویژگی‌های هیجان‌انگیزی به بازی‌ها اضافه می‌کنند و شما می‌توانید اطمینان حاصل کنید که برای همه دوره‌های سنی، دسترس، جذاب و چالش برانگیز است.

دانشمندان آزمایشگاه لوموسیتی با طراحان بازی همکاری متقابل دارند. هر بازی برای کشف مهارت شناختی معینی ساخته می‌شود و دانشمندان روی این موضوع نظارت دارند.





طبق ادعای سازندگان لوموسیتی چنانچه
فردی چند دقیقه از روز را به انجام
یکی از این بازی‌ها بپردازد،
بهاوش‌تر، زیرک‌تر و از نظر
فکری شاخص‌تر از دیگران خواهد شد!

بازی کنید، ومغز خود را پرورش دهید.

LUMOSITY

آزمایشگاه مغز

از انجام بازی‌هایی که دانشمندان
و طراحان بازی برای پرورش مغز
شما طراحی کرده‌اند لذت ببرید



بیش از ۵۰ بازی متفاوت و
دارای ویژگی‌هایی که محققان
پی‌برده‌اند برای ارتقای
مهارت‌های شناختی مفیدند، در
این مجموعه وجود دارد.

این اپلیکیشن جذاب
بیش از ۷۰ میلیون کاربر
در ۱۸۲ کشور جهان دارد.



بیش از ۱۰۰ محقق در سراسر دنیا بر
روی نتایج تمرینات کاربران مطالعه
می‌کنند و موارد جدیدی برای ارتقای
مهارت آن‌ها کشف می‌کنند تا در
بازی‌های بعدی به آن‌ها پرداخته شود.



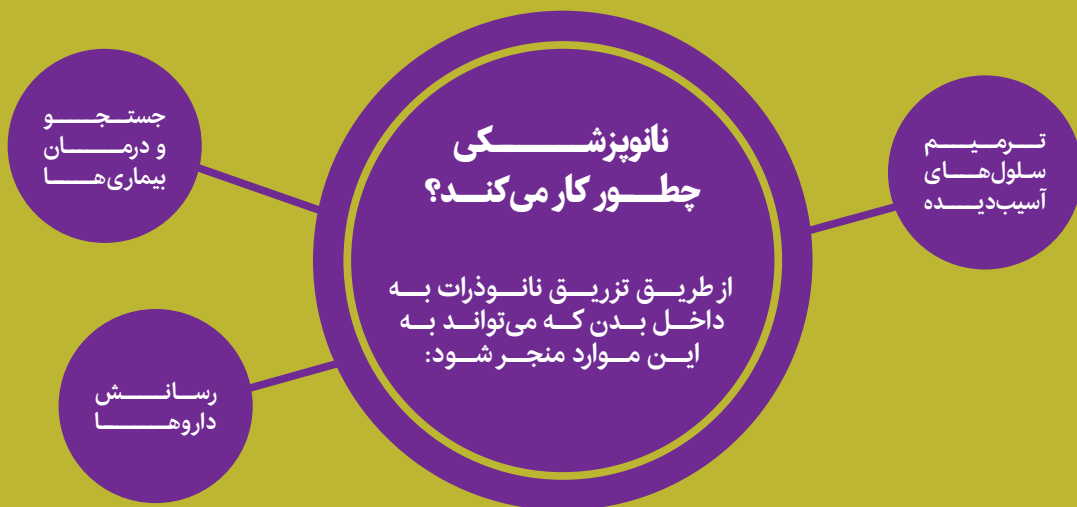
این برنامه محبوب‌ترین
نمونه از نوع خود در بازار
اپلیکیشن و وبسایت‌هاست
که جایزه‌های متعددی در
این زمینه کسب کرده است.



نانوپزشکی

افق پیش‌روی علم پزشکی

اصطلاح نانوپزشکی به فعالیت‌های پزشکی بسیار خاص در ابعاد مولکولی برای درمان بیماری‌ها و ترمیم بافت‌های آسیب‌دیده اشاره دارد. با وجود آنکه این حوزه نوظهور است، اما بر اساس داده‌ها و نتایج آزمایش‌ها، می‌توان آینده پیش‌روی آن را به روشنی دید.



نانوذرات عموماً قطری بین ۱ تا ۱۰۰ نانومتر دارند.



ضخامت برگ کاغذی که در دستان شماست، در حدود ۱۰۰۰۰۰ نانومتر است.



قطر موی انسان: ۸۰۰۰۰ نانومتر

یک نانومتر چقدر است؟
یک میلیاردم متر



۳. درمان عمیق بافت‌های درون بدن



۴. هدف‌گیری اندام‌های بیمار بدون حمله به بافت‌های سالم

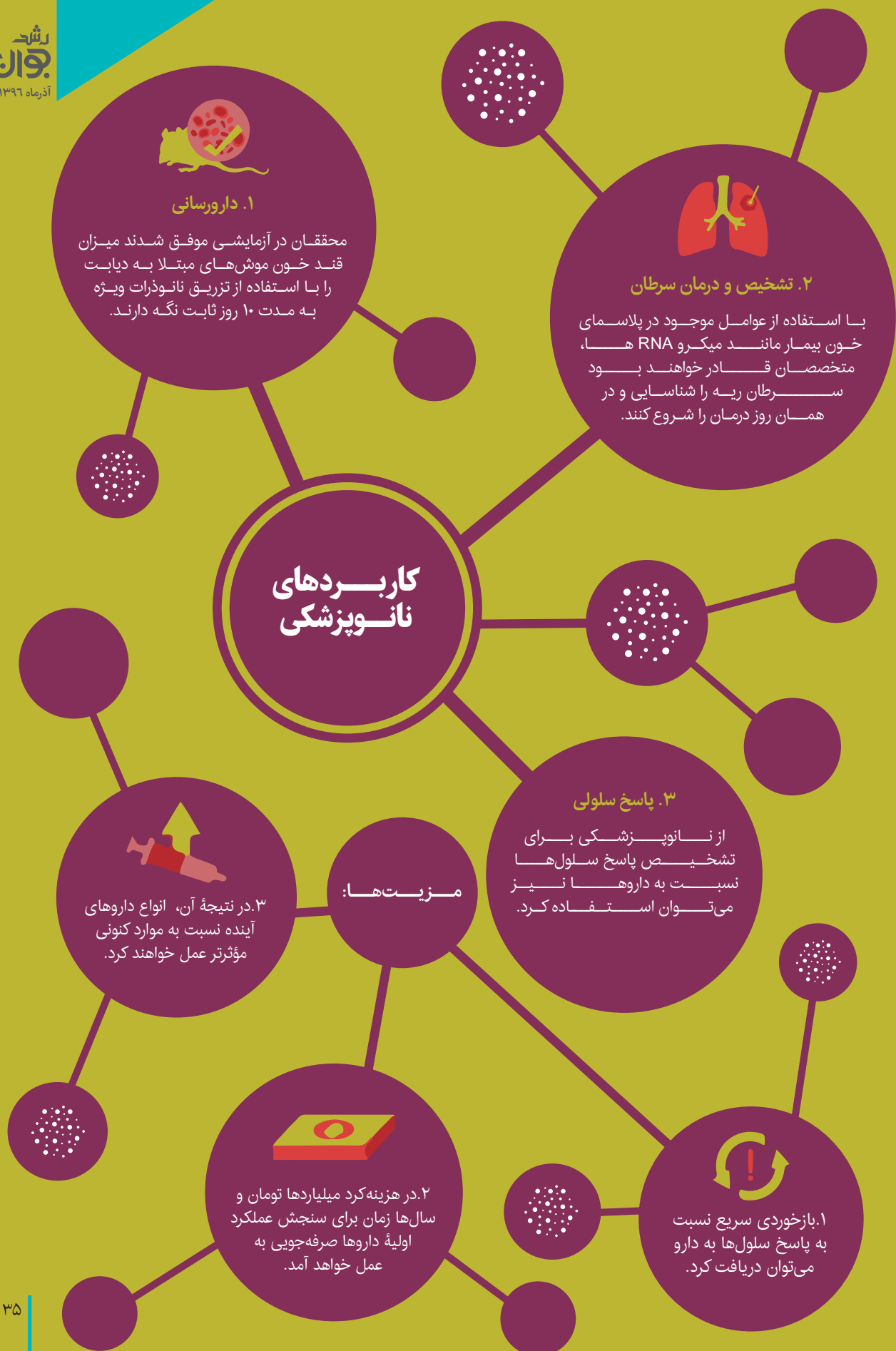
مزیت‌های نانوپزشکی

۱. تشخیص سریع‌تر بسیاری از بیماری‌ها



۲. درمان‌های دقیق‌تر برای بیماری‌هایی همچون سرطان





تا حالا فکر کرده‌اید برای تولید برق چقدر هزینه می‌شود؟ محاسبهٔ هزینه تولید برق کمی پیچیده است. بیایید با یک مثال ساده شروع کنیم: بستنی! فرض کنید قرار است بستنی تولید کنیم. چه کارهایی باید بکنیم و این کارها چه هزینه‌هایی دارد؟

خرید زمین خرید اشتراک آب و برق طراحی و ساخت ساختمان‌های کارخانه خرید و نصب تجهیزات

تا اینجا، کلی هزینه کرده‌ایم. کارخانهٔ تولید بستنی هم داریم. اما هنوز حتی یک بستنی هم نمی‌توانیم تولید کنیم. ببینیم چه کارهای دیگری باید بکنیم تا به تولید برسیم.

استخدام نیروی انسانی هزینه‌های آب و برق و ... خرید مواد اولیه هزینه‌های تعمیر و نگهداری خط تولید

هزینهٔ تولید همهٔ بستنی‌ها برابر است با هزینه‌های سرمایه‌گذاری (مسیر قرمز) به اضافهٔ هزینه‌های بهره‌برداری (مسیر آبی). (به نظر شما، اگر هزینهٔ سرمایه‌گذاری را مستقیماً با هزینه‌های بهره‌برداری جمع کنیم؛ بستنی‌ها خیلی گران از آب در نمی‌آید؟ شما چطور این بخش از هزینه‌ها را در قیمت بستنی تأثیر می‌دهید؟) در دنیای تجارت، بسیاری از تولیدکنندگان با همین شیوه هزینه‌های تولید را محاسبه می‌کنند. اما وقتی پای تولید برق در میان باشد؛ قضیه فرق می‌کند. بهتر است کمی ساختارهای تولید برق و مسائلشان را مرور کنیم.

وات ساعتی

کیلوچند؟

کل ظرفیت تولید نیروگاه‌های ایران در حال حاضر حدود ۷۰ هزار مگاوات است. فرض کنید مصرف برق سالانه، فقط پنج درصد رشد کند و فرض کنید ظرفیت یک نیروگاه بزرگ، ۲۰۰۰ مگاوات است. به نظر شما تا ۲۰ سال آینده چند نیروگاه جدید نیاز داریم؟ کمی حساب و کتاب کنید!



نیروگاه‌های هسته‌ای
طول عمر مفید: ۵۰ تا ۷۰ سال
بازدهی: حدود ۳۳ درصد
ظرفیت تولید ایران: حدود ۱۰۲۰ مگاوات

آلودگی خاک و اقیانوس‌ها با دفن پسماندهای بسیار خطرناک هسته‌ای
ایجاد ظرفیت برای تکرار فاجعهٔ نشتی نیروگاه‌های اتمی چرنوبیل روسیه و فوکوشیما ژاپن
شیوهٔ فعلی دفع پسماند نیروگاه‌های هسته‌ای این است که آن‌ها را در اعماق اقیانوس‌ها دفن می‌کنند. هر قدر از عمر این زباله‌ها بگذرد؛ امکان نشت مواد رادیواکتیو به محیط اطراف و آلوده‌سازی آن بیشتر می‌شود. بنابراین، فرایند دفع پسماند فعلی به دلیل عدم جذب و بازیافت مناسب، همچون یک منبع بالقوهٔ انتشار آلودگی عمل می‌کند.
مسئله بعدی امکان ایجاد مخاطرات بسیار بزرگ در اثر آسیب دیدن نیروگاه است. آسیبی که از مخاطرات طبیعی مثل زلزله ایجاد شود یا بر اثر خرابکاری یا جنگ به وجود آید.



نیروگاه‌های حرارتی، گازی و سیکل ترکیبی
طول عمر مفید: ۲۰ تا ۵۰ سال
بازدهی: ۳۰ تا ۶۰ درصد
ظرفیت تولید ایران: حدود ۶۱۰۰۰ مگاوات

آلودگی‌های ماندگار هوا با تولید حجم عظیمی از CO₂
مادهٔ مصرفی سوخت‌های تجدیدناپذیر فسیلی تولید بیش از حد گازهای گلخانه‌ای، خصوصاً کربن دی اکسید، باعث افزایش دمای کرهٔ زمین می‌شود. پدیده‌ای که انقراض بسیاری از گونه‌های زیستی را در پی دارد.



نیروگاههای بادی

طول عمر مفید: ۲۰ تا ۲۵ سال
بازدهی: در بهترین حالت ۵۰ درصد
ظرفیت تولید ایران: حدود ۱۸۰ مگاوات

پسماند تجهیزات فرسوده تولید آلودگی صوتی

نیروگاه بادی را هر جایی نمی‌توان ساخت. اولین مسئله، بادخیز بودن منطقه است. دوم آنکه زمین بزرگی برای برپا کردن تجهیزات نیروگاه نیاز داریم. مسئله سوم، خود تجهیزات است. ساخت تجهیزات به منابع انرژی و معدنی و فناوری مناسب نیاز دارد. به عبارت دیگر درست است که برق تولیدی نیروگاه بادی به لحاظ زیست محیطی پاک است؛ اما ساختن تجهیزات نیروگاه، برق لازم دارد که غالباً از سوخت‌های فسیلی به‌دست می‌آید. نهایتاً هم نیروگاه را باید در فاصله‌ای مناسب از محیط‌های مسکونی ساخت تا آلودگی صوتی آن برای مردم مزاحمت ایجاد نکند.



همین الان، شما و هم کلاسی‌هایتان در بهبود وضعیت فعلی چه نقشی می‌توانید ایفا کنید؟



صفحه‌های خورشیدی

طول عمر مفید: فعلاً کمتر از ۲۰ سال
بازدهی: حدود ۲۲ درصد
ظرفیت تولید ایران: حدود ۴۳ مگاوات

پسماند تجهیزات فرسوده

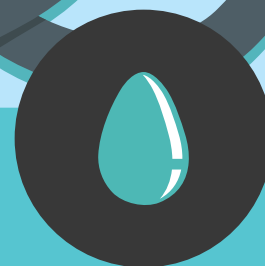
نیاز به تجهیزات وارداتی زیاد
تولید برق به کمک صفحات خورشیدی، یکی از پاک‌ترین شیوه‌های تولید برق است. اما هم برق تولیدی به این شیوه، گران است و هم هنوز راه‌حل مطمئنی برای دفع تجهیزات الکترونیکی فرسوده نداریم.

مشابه منطق محاسبه هزینه بستنی بوده، و همه تبعات ناشی از سدسازی را یا نمی‌دانستند و یا جدی نگرفته بودند. حالا می‌دانیم که یکی از عوامل جدی کمبود آب در کشور، سدسازی‌های بی‌رویه است.

اثرات اجتماعی بزرگ مثبت و منفی

ایجاد اشتغال موقت در زمان ساخت سد و ایجاد اشتغال دائم برای کشاورزان و شغل‌های مربوط به آن در زمان بهره‌برداری
زیر آب رفتن روستاها و زمین‌های کشاورزی که داخل مخزن سد هستند و طبیعتاً کوچ اجباری ساکنان این روستاها؛

ایجاد بحران هویت در بسیاری از کوچ‌کنندگان به دلیل تغییر شدید زیستگاهشان. (در بعضی موارد قبرستان ده در مخزن سد غرق می‌شود؛ روستاییان مزار عزیزانشان را هم از دست می‌دهند.)؛ افزایش قیمت زمین‌های منطقه با شروع عملیات سد سازی که باعث تغییر کاربری بسیاری از این زمین‌ها می‌شود.



سدها به عنوان منبع انرژی نیروگاههای آبی

طول عمر مفید: ۵۰ تا ۱۰۰ سال
بازدهی: ۸۰ تا ۹۵ درصد
ظرفیت تولید ایران: حدود ۱۱۲۰۰ مگاوات

ایجاد اثرات زیست محیطی بزرگ، همچون تغییرات آب و هوایی و تغییر در گونه‌های زیستی در مناطقی قابل توجه

طی سال‌های گذشته، سدهای بسیاری در ایران ساخته شدند و خیلی‌ها خوش حال بودند که ظرفیت عظیمی برای تولید برق پاک ایجاد شده است. اما احتمالاً روش تفکر آنان،

دلفین بینی بطری Bottlenosed Dolphin



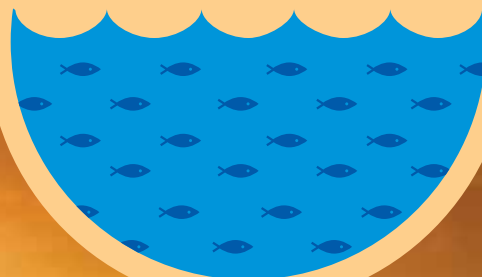
تولید مثل

در بهار و تابستان جفت‌گیری می‌کند. مدت بارداری حدود ۱۳ ماه است و معمولاً بچه‌ای به طول بیش از یک متر و به وزن حدود ۲۰ کیلوگرم می‌زاید که بین ۱۸ تا ۲۴ ماه شیر می‌خورد. او احتمالاً هر سه سال یک بار بچه به دنیا می‌آورد.

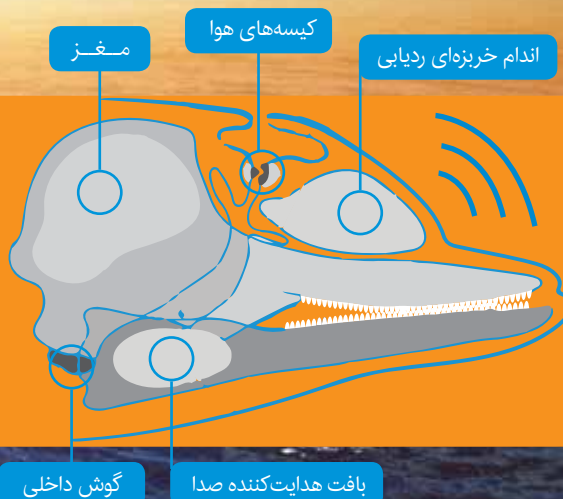
هوا امروز خیلی خوب است، آنقدر خوب که شما به همراه دوستانتان مدام از آب می‌پرید بیرون و باز دوباره برمی‌گردید سوی آب. دور و برتان را خوب برانداز می‌کنید و متوجه می‌شوید، فک و فامیل‌ها خیلی هم برای خوش‌گذرانی بالا و پایین نمی‌پرند و انگار نقشه‌هایی دارند. یک لحظه شما را همراه خودشان می‌کنند و کلی پیام‌های صوتی از چپ و راست می‌شنوید که به سمت ماهی‌ها!! «به سمت ماهی‌ها!!» همه با هم دور ماهی‌های بیچاره حلقه می‌زنند و تعدادی از آن‌ها را می‌خورند... خب این هم یک تجربه جدید!

غذا

غالباً شامل ماهی‌های کوچک به ویژه گونه‌های کف‌زی نواحی ساحلی است. افراد یک گروه از دلفین‌ها ممکن است با همکاری یکدیگر ماهی‌ها را به طرف ساحل برانند و آن‌ها را صید کنند.



خودکشی‌های دسته‌جمعی (که علت آن ناشناخته‌مانده)	تجارب
گرفتار شدن در تورهای ماهی‌گیری	
آلودگی	
بیماری‌ها	
اختلال در سیستم شنوایی	
کاهش منابع غذایی	
تصادف با قایق‌های موتوری	



قسمت دوم:

برخورد امواج به موانع و انعکاس آن‌ها به دلفین و در نهایت، ترسیم تصویری ذهنی از محیط که امکان یافتن مکان دسته‌های شکار را برای او به ارمغان می‌آورد (موقعیتیابی از طریق پژواک و طنین).

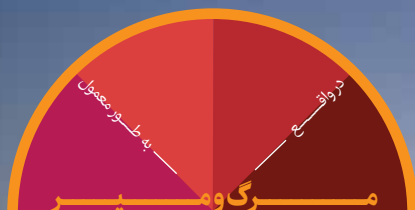
قسمت اول:

پخش امواج از اندام خربزه‌ای شکل (که دارای چربی است) جلوی جمجمه و اسکن کردن محیط.



زیستگاه و پراکنش

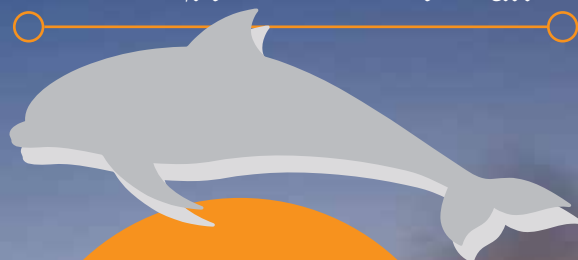
در خلیج فارس و دریای عمان زندگی می‌کنند. غالباً در آب‌هایی با عمق حدود ۳۰ متر و با فاصله حدود یک کیلومتر از جزایر و سواحل زندگی می‌کنند و نسبت به سایر دلفین‌ها بیشتر مشاهده می‌شوند.



مرگ و میر در دلفین‌ها بیش از حد متوسط است!

اندازه

طول بدن حدود دو و نیم متر،
طول باله‌های سینه‌ای ۳۰ تا ۵۰ سانتی‌متر،
بلندی باله پشتی ۲۳ سانتی‌متر،
پهنای باله دم ۶۰ سانتی‌متر،
تعداد دندان در هر نیمه آرواره ۲۳ تا ۲۹ عدد
و وزن متوسط ۱۸۰ تا ۲۳۰ کیلوگرم.



نقش و نگار

رنگ پشتش خاکستری، زیر شکم و پهلوهایش روشن‌تر و در ناحیه شکم تا گردن و دو طرف صورت و باله‌های سینه‌ای، گاهی خال‌هایی دارد که مشخصه اصلی آن است. آرواره پایین کمی از آرواره بالایی‌اش جلوتر است و باله پشتی بزرگ و داسی شکلی دارد.

باله پشتی مثل سکان یک کشتی به حفظ تعادل دلفین کمک و از تاب خوردن او جلوگیری می‌کند. و همچنین به عنوان عضوی برای تنظیم حرارت بدن عمل می‌کند. اگر دمای بدن بیش از حد باشد، این باله حرارت را به محیط پس می‌دهد. (رگ‌های خونی عموماً در نزدیکی سطح پوست قرار ندارند، به جز در باله‌ها.) باله‌های پشتی دلفین‌ها، مثل اثر انگشت انسان‌ها، در هر فرد یگانه است.

دلفین‌ها بینایی خوبی در آب و خارج از آب دارند و به‌خصوص در هوا، ساختارهای خاص قرنیه و عدسی انعکاس نور را اصلاح می‌کند، در صورتی که این سازگاری وجود نداشت، دلفین‌ها در هوا نزدیک‌بین بودند. با این حال چشمان دلفین در محیط تاریک برای پیدا کردن غذا چندان خوب کار نمی‌کند.

دلفین‌ها به‌طور عجیبی با زندگی در دریا سازش پیدا کرده‌اند و ساختار فیزیکی بدنشان به‌طور مؤثری برای محیط آب مؤثر شده است که اصطلاحاً به آن بدن «اکوآدینامیک» می‌گویند. باله دم آن‌ها قوی‌ترین عضو بدن است که نیروی پیشران به وجود می‌آورد و همچنین عضوی است که از آن برای توقف استفاده می‌کند.

اغلب دلفین‌ها پوزه و چانه تکامل یافته دارند تا شکار خود را که شامل دسته‌هایی از گونه‌های فرز و چایک است، قاب بزنند و یا با پوزه ماسه‌های بستر را برای پیدا کردن غذا حفر کنند. علاوه بر این‌ها، دندان‌هایشان هم فرم مخروطی شکل و به هم پیوسته دارند و فقط برای گرفتن غذا به کار می‌روند. (نه برای جویدن!)



«سحابی گل سرخ» در صورت فلکی «تک شاخ» و در فاصله ۵۶۰۰ سال نوری از ما قرار دارد. سحابی نشری گل سرخ ابری از ماده است که ستارگان بسیار درخشانی درون آن جای دارند. تابش این ستارگان باعث برانگیختگی اتم‌های این ابر ماده شده و در نتیجه نور بسیار زیادی از این سحابی منتشر می‌شود. سحابی گل سرخ یکی از زیباترین زایشگاه‌های عالم است و ستاره‌های بسیاری از دل این سحابی متولد می‌شوند.



«گل سرخ» یا «رز» به عنوان گل ملی ۱۰ کشور جهان ثبت شده است و از این حیث جایگاه نخست را در میان تمام گل‌ها دارد. این گل زیبا که قدمت آن به ۷۰ میلیون سال می‌رسد، در ابتدا برای مصارف طبی و تهیه عطر و گلاب کشت می‌شد اما امروزه با تولید بیش از ۱۵۰ گونه مختلف رز، استفاده‌های متنوع خوراکی و صنعتی از این گل می‌شود.



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹



دارم استعداد
سنگ نورديم رو نشون
ميدم كه كشفم كنيد
ديگه!

چرا از ديوار
مدرسه بالا ميرى؟!



معاون وزير ورزش و جوانان: «مدرسه» يکى از بهترين راههاى
کشف استعدادهاى ورزشى است.

تفریحات مقدونی

مهرداد حسین زاده

اسکندر مقدونی آدم خیلی خوش‌شانسی بود که به خاطر قتل ناپهنگام پدر بدشانسش، زودتر از انتظارش به پادشاهی رسید. پدرش فیلیپ دوم، ارتش قدرتمندی ساخته بود و آن ارتش بعد از مرگش به‌دست اسکندر افتاد. او هم تصمیم گرفت تا به‌صورت تفریحی به سرزمین‌های دیگر «آتک»* بزند. اول به آسیای صغیر تحت حکومت هخامنشیان هجوم برد. اهالی آسیای صغیر معتقد بودند اسکندر اگر مرد است، برود به آسیای کبیر حمله کند. آن‌ها البته ۱۰ سال در برابر او مقاومت کردند.

این پایان تفریحات اسکندر نبود. او از آسیای صغیر به سمت هند حمله برد تا به «انتهای دنیا و دریای بزرگ بیرونی» دست یابد. حالا این انتهای دنیا تحت تأثیر چه چیز یا ماده‌ای به ذهنش رسیده بود، نمی‌دانیم. ولی سربازانش از این حجم تفریح خسته بودند و برای اینکه اسکندر بی‌خیال شود، پیش او رفتند و گفتند: «اسکندر داداش، کفشای ما رو ببین، پاره شدن. دیگه نمی‌تونیم جلوتر بیایم.»

اسکندر جواب داد: «مهم شلواره.»

سربازان گفتند: «شلوارامون هم پوشیدن. قدم بلند برداریم یا از روی جوب بپریم، بی‌آبرو می‌شیم.»

اسکندر دستور داد برای سربازان از اروپا کفش و شلوار بفرستند. کفش و شلوارها که رسیدند، دیدند ساخت چین است. اسکندر قاطعی کرد و خواست به چین حمله کند، اما سربازانش گفتند با جنس چینی حاضر نیستند تا دم چادرشان هم بروند چه برسد بخواهند به خود چین حمله کنند. اسکندر هم به ناچار قبول کرد.

در راه بازگشت، اسکندر طرحی برای حمله به چند سرزمین کشید و می‌خواست کشورگشایی تفریحی‌اش را تکمیل کند و پول لباس‌هایی را که خریده دربیورد. ولی بدشانسی موروئی گریبان‌گیرش شد. او به‌شدت بیمار شد و بعد از چند روز زورآزمایی با بیماری حصبه، در سن ۳۲ سالگی مرد.

* حمله.

نقل محافل

بحر طویل
سعید طلائی

گاه در کنج خیابان و درو دشت و بیابان، لب‌جو یا وسط بوق و ترافیک اتوبان، صبح پاییز و سر ظهر زمستان، وقت و بی‌وقت زُند بر سر انسان که بشو گوش به فرمان شکم‌خان که صدا می‌زند الساعه و الان که درست است دل و روده ندارند به ظاهر لب و دندان، در عوض دیگ اسید است ازین معده خروشان و دل و قلوه همه دست به دامن شده و کیسه صفرا و کبد سر به گریبان و آپاندیس و جدارمری و روده و آئورت و زگیل کف پا و ریه داغان و پریشان و زبان و غدد زیر زبان و جگر و کلیه نالان که: «بشر دست بچنجان و غذایی برسان سالم و خوشمزه و آسان و نه کم بلکه به اندازه ده دیگ و دو قزقان که شود مایه تسکین و بچسبد به تن خسته انسان!» چه غذایی است چنین فت و فراوان که علی‌رغم فراوانی و خوش‌مزگی‌اش سالم و ارزنده و ارزان بود و موجب خوش‌حالی روح و سبب راحتی جان؟ نه به دشواری و سختی فسنجان نه به بی‌مزگی آب یخ و بامیه با نان.

برو ای آدم عاقل برو و «سرچ بکن داخل گوگل»: چه غذایی است که بسیار مقوی است و کامل، همه جا نُقل محافل، عاری از سختی و مشکل، ناز و خوش‌صورت و خوشگل، صاحب مدرک و دارنده تافل، هر چه خوب است و مغذی است به یک مرتبه شامل، افتخار بشر و موجب ترفیع فضایل، مایه راحت جان مثل صدای ویولن سل، شده آبادان یا آن متحول، نسل انسان به خوراکش متمایل، نخود است و کمی ادویه و فلفل، بله این است همین است زدی در وسط خال: «عزیز دلمان حضرت استاد فلافل».

وقتی می‌پرسن: بالاخره قرار شد چه رشته‌ای بخونی؟ آگه بگم برق باید لامپ عوض کنم. بگم مکانیک، باید روغن ماشین عوض کنم. دفعه آخر گفتم روانشناسی تربیتی، گفتن: پس برو پشت بوم به کفترها دون بده!



از یادداشتهای یک محقق جوان فضایی!

علی زراندوز

مغز اینشتین زمینی‌هاست! حالا چطور باید بشنوم که یک کف دست دستگاه، به من بگوید چیزی نمی‌دانم و این موضوع یک حقیقت دردناک است! ضمناً من حاضرم با «یک مرد» مسابقه هوش بدهم تا زمینی‌ها بفهمند که کندذهن‌ترین آدم فضایی هم از یک مرد آن‌ها بیشتر می‌فهمد!

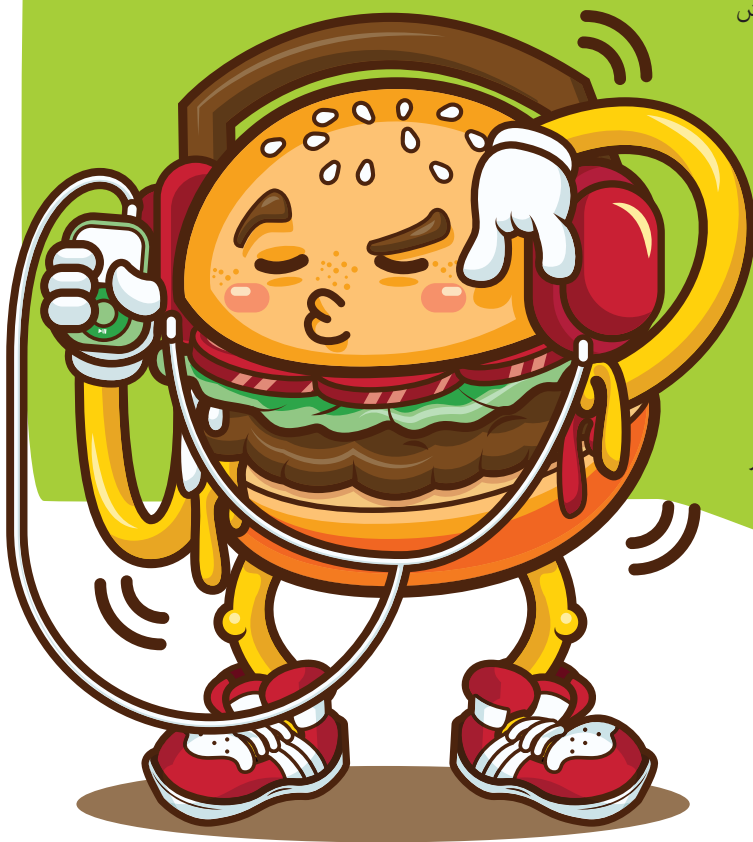
فردا جمعه است و جمعه‌ها روی زمین همه چیز تعطیل است. حتی نوشتن تحقیق روی آدم زمینی‌ها توسط آدم فضایی‌ها! با اجازه معلم فضایی‌ام، من هم با دوستان زمینی‌ام به سینما می‌روم. هنوز نمی‌دانم که سینما چطور جایی است، ولی حتماً درباره‌اش گزارشی علمی مبسوطی می‌نویسم!

امروز فهمیدم که جوانان زمینی علاقه زیادی به مطالعه دارند. والدینشان هم روزی چندبار (به‌خصوص موقع خارج شدن از منزل) آن‌ها را به مطالعه تشویق می‌کنند. مثلاً دیدم که هر بار جوانی می‌خواهد از منزل بیرون برود، مادرش نوشته‌هایی را به او می‌دهد تا در راه مطالعه کند و به او می‌گوید که: «چیزهایی که توی این کاغذ نوشتم رو از سوپری سر کوچه بخر. فقط یادت نره تاریخ روی قوطی شیر رو بخونی‌ها! وقتی هم که خواستی پودر سوخاری بخری، روی جعبه‌اش رو بخون که به وقت تند نباشه. فلفل واسه مامان بزرگت ضرر داره!».

البته جوانان، بی‌توجه به این توصیه‌ها در تمام مدتی که بیرون از خانه هستند، سرشان روی آن شیء عجیب مستطیل شکل است و هی آن را می‌خوانند. آخر یک کف دست نوشته را چقدر می‌توان خواند؟! تازه، یک بار با خواندنش خندید و بار دیگر با خواندنش بغض کرد!

گاهی اوقات این شیء را به وسیله دو رشته سیم، به گوششان وصل می‌کنند و فرمان‌های عجیب و غریبی از آن می‌گیرند! برای تکمیل تحقیقاتم، دوباره شبیه انسان‌ها شدم و در مترو، کنار یکی از این جوانان نشستم و از او خواستم که یکی از آن سیم‌ها را در گوش من فرو کند تا من هم فرمان‌های آن دستگاه عجیب را بشنوم. دستگاه ابتدا به من گفت: «نه اینکه تو نمی‌دونی، ولی این درد بی‌رحمه. یه چیزایی رو تو دنیا فقط یک مرد می‌فهمه!»

از شنیدن این حرف خیلی ناراحت شدم. چون من یک فضایی هستم که تراکم سلول‌های مغزی‌ام، حداقل ۳۰۰ برابر



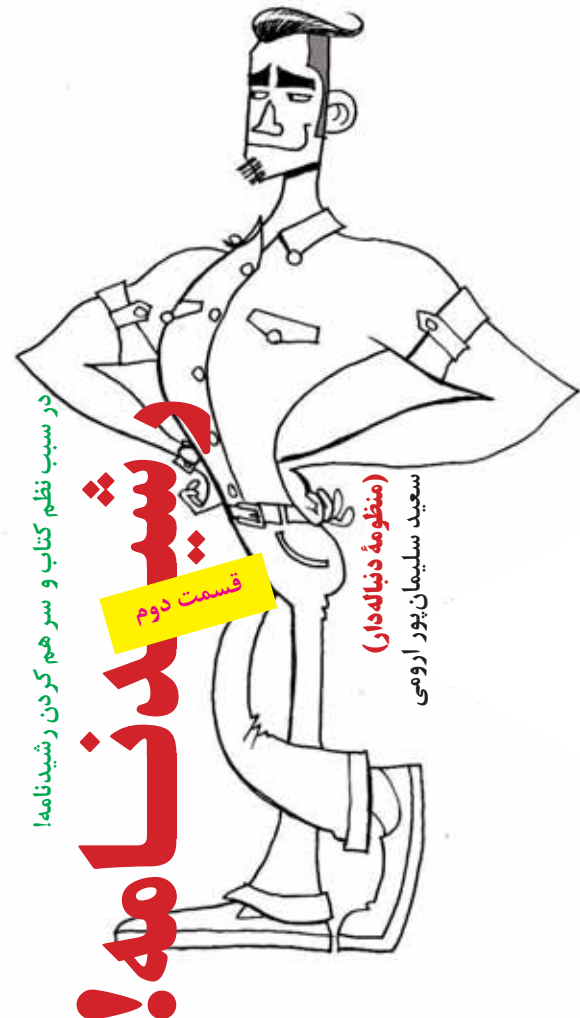
دبۀ تاریخ | برج میلاد و چادر نادر

عبدالله مقدمی

اگر مثلاً همین الان به شما بگویند که ساختن «برج میلاد» ربط مستقیم به طناب چادر نادرشاه افشار دارد، چه می‌گویید؟ هیچی! البته حق دارید حتی خود نادرشاه هم اگر امروز زنده بود و هم‌کلاسی شما، باورش نمی‌شد. اما واقعاً این‌طور است. نادر در یکی از لشکرکشی‌هایش، یکهو برای امیران لشکرش قاطی می‌کند و از آنجا که شاه بوده و دلش می‌خواسته، مراسم حال‌گیری شاهانه بخت برگشته‌ها را به فردا صبح موکول می‌کند. خلاصه این چند تا امیر که اتفاقاً بابای آغامحمدخان هم جزئیانشان بوده، خودشان را به فنا رفته می‌دانند. برای همین پیشگیری را بهتر از درمان می‌بینند و نصفه شب می‌روند سر وقت نادر. اما نادر هم از آن بیدها نبوده که با باد چهار تا امیر درب و داغان بلرزد. برای همین تا متوجه حضور آن‌ها می‌شود، سرتیر از جا می‌پرد تا شمشیرش را بردارد. اما نادر نمی‌دانسته که یک نفر دیگر! با آن‌ها هم‌دست است. البته آن‌ها خودشان هم نمی‌دانستند. نصب‌کننده شل‌کار چادر که اضافه طناب را همین‌طوری ول کرده بوده وسط چادر شاه مملکت! به محض بلند شدن شاه، طناب می‌پیچد به پای نادر. نادر همان‌طور که سکندری می‌خورد، داد می‌زند: آخه نامرد! طناب جاش اینجاست؟!

محمدحسن‌خان قاجار هم از فرصت کمال سوء استفاده را می‌کند و زحمت ضربه آخر را می‌کشد و شاه را می‌کشد! فکر کنید! اگر کسی که چادر نادر را نصب می‌کرد، کمی حواسش را بیشتر جمع کرده بود و شلخته‌بازی در نمی‌آورد، محمدحسن‌خان قاجار همان تو به فنا می‌رفت، آقامحمدخان به دنیا نمی‌آمد، سلسله قاجاریه به‌وجود نمی‌آمد و تهران پایتخت نمی‌شد. بچه تهران‌ها هم بچه تهران نمی‌شدند. کلاً همه چیز می‌ریخت به‌هم!

حالا متوجه ربط برج میلاد و طناب چادر نادر شدید؟



نمی‌خواهی مگر اشعار پرشور؟
بگویم بهتر تو، اما نه آن‌جور!
یکی شورآفرین، زیبا نشید^(۴) است
یکی «نامه» که عنوانش «رشید» است!
جوانی کاملاً سنگین و رنگین^(۵)
نه چون «مجنون» که بود از عقل، همچین!
نظیف و دلپسند و ناز و مطلوب
خلاصه اینکه: دارای ژن خوب!
ز شور عشق هم در او نشان است
از آن‌رو باب طبع عاشقان است!
(نخواهم شد برون از خط قرمز
خیالت تخت باشد ای ممیز!)
کنون آن قصه‌ها را کن فراموش
بکن این قصه تاپ مرا گوش!

شبی طبع من شاعر به من گفت:
نمی‌ارزد عمو! اشعار تو مفت!
چه ابیات ضعیفی از تو سرزد
بگو چیزی سرش بر تن بیرزد!
چرا شعرت چنین بی‌حال و سست است
چنین سستی بگو آیا درست است؟
بس است ای پیرمرد، این‌گونه اشعار
بیا زین سبک کهنه دست بردار!
بکن سر را ز لاک طنز بیرون
بگو منظومه چون «لیلی و مجنون»
مگر در عمرت از این‌ها نخواندی؟!
که دائم توی فاز طنز ماندی؟
چو طبعم گفت این‌ها را به بنده
مرا آمد از این گفتار، خنده!
بگفتم طبع جان! بی‌خی^(۱) عزیزم!
پهل^(۲) تا بنده طرحی نو بریزم!
سه دوره خوانده‌ام «لیلی و مجنون»
برفته هر کُرت^(۳) از دیده‌ام خون!
چو صفحه-صفحه این ماتم سرآمد
ز فرط غم پدر از من درآمد!
الهی من به قربان نظامی!
در آن قصه ندیدم شادکامی!
همه درد و همه اشک و همه آه
نماند از بهر من اعصاب، والله!

پی‌نوشت

۱. کوتاه شده «بی‌خیال شو!» (دور از چشم زنده‌یاد دهخدا!)
۲. پهل: رها کن
۳. کُرت: دفعه، بار
۴. نشید: شعر، سرود
۵. سنگین و رنگین: مجازاً یعنی باوقار

آچار فرانسه

مصطفی مشایخی

پدرم مدیر مجتمع آپارتمانی ماست و کاری به جز حرص خوردن ندارد. چون بعضی از همسایه‌ها آنقدر بی‌خیال‌اند که آدم را دق مرگ می‌کنند. مثلاً همین تابستان که شلنگ کولر واحد چهار سوراخ شده بود، پدرم وقتی موضوع را به صاحب این واحد گوشزد کرد، او گفت: «فعلاً سرگرم نوشتن پایان‌نامه‌ام. یکی دو هفته دیگه که تموم شد، یه سر به شلنگ می‌زنم.»

ساکن واحد دو هم که کولرش به آبشار تبدیل شده بود، به پدرم گفت: «دیروز پدر باجناقم فوت شده. فعلاً گرفتارم. مراسم چهل‌مش تموم بشه، حتماً می‌رم پشت‌بوم پیگیری می‌کنم.»

وسط حرص خوردن پدرم یاد یادگار پدر بزرگم افتادم. او سال پیش یک روز مرا صدا زد و گفت: «پسر من می‌خوام چیزی رو به رسم یادگار بهت بدم که از با ارزش‌ترین چیزهاست و همیشه به کار می‌یاد.»

بعد رفت از داخل جعبه ابزارش یک آچار فرانسه قدیمی درآورد و به من داد و گفت: «اگه می‌خوای همه سراغت رو بگیرن، خوب ازش مواظبت کن.»

یادگار پدر بزرگ را برداشتم و چکه کولرها را

انداختم و کم‌کم چکه گیر ماهری شدم. خوش حال

بودم که در این وانفسای کم‌آبی مفید واقع شده‌ام. اما از آنجاکه ما وقتی آچار فرانسه پیدا کنیم ول کن قضیه نیستیم، هفته پیش ساکن واحد یک تا مرا دید گفت: «بیخودی ول نگرد. اون آچار تو رو یه دقیقه بردار بیار چکه شیر ظرف‌شویی ما رو بگیر. صدات نمی‌ذاره راحت بخوابیم.»

دیروز هم ساکن واحد ده با قیافه‌ای حق به جانب و آمرانه گفت: «لوله خرطومی زیر سینک ما گرفته. بیا یه دستی بهش برسون.»

می‌ترسم پس فردا یکی از ساکنان مجتمع بیاید بگوید: «انگشتر برلیانم افتاد توی راه آب دست‌شویی رفت پایین. اون آچار و چراغ قوه‌ات رو بردار بیار، برو تو شالوله فاضلاب ببین پیداش می‌کنی!»



صبحانه

مهدی استاداحمد

صبحانه خوب را که تعطیل کنیم
هر روز به خود فشار تحمیل کنیم
این نیست بعید روزی از شدت ضعف
بیمار شویم و ترک تحصیل کنیم

هشدار رفیقان! که پشیمانم من
شرمنده جمع قوم و خویشانم من
امروز که امتحان سختی داریم
صبحانه نخورده‌ام پریشانم من

مجنون نشده سمت جنون باید رفت
از جاده بی‌وقفه برون باید رفت
هر روز که خورشید می‌آید از راه
دنبال پنیر و جای و نون باید رفت



داستان یک انقراض



چنین گفته آن شاعر پاکزاد
که در دوره باستان، قبل ماد
همه دشت سرسبز بود از گیاه
پر از جانور بود نخجیرگاه
«تذروان و طلاوس و کبک دری
بیابی چو از کوهها بگذری»
شکار آن زمان اندکش باب بود
کجا این قدر گوشت کمیاب بود!
در آن دوره، آقای بهرام گور
دو تا گورخر می زد آن هم به زور
و یا شاه طهمورث دیوبند
پی اژدها بود با یک سمند!
و یا رستم از خطه سیستان
به تن داشت یک دانه ببر بیان
به عنوان عصانه یک کرگدن
همی سرخ کرد و زدی بر بدن

به نام خداوند فرد و صمد
هم او آفریننده دام و دد
خدایی که خلق و وحوش آفرید
و بعضا وحوشی چموش آفرید!
کنون خواهیم از دوره باستان
بگویم تو را آتشین داستان
بگویم چرا کبک یا هوبره
کنون محو گشته از این منظره
چرا با طبیعت بد است این بشر؟
همی گردد انگار دنبال شر
به دست اسلحه ریخته مثل ریگ
به دنبال آهو چنان میگ میگ!
به قصد تفنن چو هاپوی هار
برفتند با جیب سوی شکار
چرا فیل و روباه و حتی گراز
شده سرنوشت بدش، انقراض

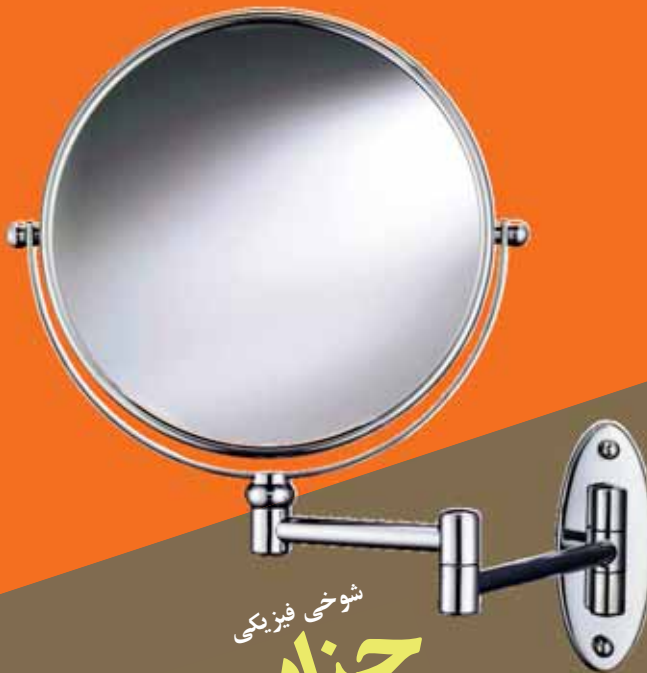




ولی از زمانی که آمد تفنگ
ندیدی دگر روز خوش این پلنگ
به دوران سلطان صاحبقران
بشد منقرض، ببر مازندران
بیابان تهی شد ز سمّ غزال
به جنگل نماندهست شاخ مرال
ز بزّمجه و افعی و خارپشت
هر آنچه فرادیدش آمد، بکشت
کنون دشت ارژن پر از خلوتیست
که شیری اگر مانده هم پاکتیست!
تلف گشت بس یوز در جادهها
نه زرها بماندند و نه مادهها
برایش کنام و قلمرو نماند
غذایی بجز گندم و جو نماند!
به البرز کمیاب شد قوچ و میش
همه ماکیان را نمودند کیش!
سه تا باز را توی جنگل زدند
دو تا خرس را با مسلسل زدند
دمر تیر خورده فتادهست رخش
و عکسش شده در تلگرام، پخش!
اثر از گوزن و ز آهو نماند
به صحرا به جز گاو و یابو نماند
اگر گاو، تازه نمی‌داد شیر
به سوسیس می‌شد بدل چون خمیر
فراوان شد اما پشه یا مگس
به هر جا شده سوسک در دسترس

الا آدمیزاد بس کن دگر
مزن ریشه خویش را با تبر
نخواندی مگر در کتاب علوم
که مختل شود چرخه زیست‌بوم؟
مزن بر سر ناتوان لندهور!
الهی درافتی به پایش چو مور
میاراز موری که دانه‌کش است
تو را عاقبت گاز با خارش است!
دریغ است ایران که ویران شود
تهی از پلنگان و شیران شود





جناب وارونگی جانبی

مهدی فرج‌اللهی

شوخی فیزیکی

«جناب وارونگی جانبی» در اصل به معنی وارونگی جانبی است.

معکوس شدن عرضی تصویر را در آینه «وارونگی جانبی» می‌گویند.

به همین خاطر و از آنجا که هیچ صورتی صد درصد متقارن نیست، وقتی صورت آشنایی را در آینه می‌بینیم احساس می‌کنیم که مژگنی چیزی به صورتش اصابت کرده یا طرف ناخوش احوال است.

ما همیشه صورت خودمان را به صورت پیش‌فرض از همان اول برعکس دیده‌ایم، اما دیگران هم ما را در آینه مشتم خورده می‌بینند.

آینه با این حرکت به ما یاد می‌دهد که آنچه از خودمان می‌بینیم و درباره خودمان فکر می‌کنیم با آنچه دیگران از ما می‌بینند و آنچه ما از دیگران می‌بینیم و آن‌ها از خودشان می‌بینند، فرق دارد. یعنی پیام اخلاقی را که یک سریال ۳۰۰ قسمتی می‌خواهد به ما بدهد، جناب آینه با وارونگی جانبی‌اش با اشاره‌ای می‌گوید که زود قضاوت نکنیم و حتی ممکن است اشیا از آنچه در آینه می‌بینید هم به شما نزدیک‌تر باشند.

فلذا حتی با وجود این همه وارونگی و این‌ها باز هم «خود شکن آینه شکستن خطاست».

حالا شما بگویید این بیت در مقابل چه نوع آینه‌ای و در چه شرایطی به این شکل درآمده است؟

گردش روزگار برعکس است»

«روزگار به گردش در می‌آید»

«ما نمایم و عکس ما ماند»

«ما نمایم و عکس ما ماند»

پاسخ: چون تصویر در کنار وارونگی جانبی، وارونگی عمودی نیز پیدا کرده، تصویر متعلق به آینه مقعر است. و مابقی ماجرا با توجه به برابر بودن اندازه تصویر و شی این‌طوری می‌شود:

$$\begin{cases} \frac{1}{p} + \frac{1}{q} = \frac{1}{f} \\ p = q \end{cases} \Rightarrow p = 2f$$

نکته: در ادبیات شکر یا تفننی وجود دارد به اسم «قلب کل». به این صورت که وقتی عبارت، مصرع یا بیت مورد نظر را مقابل آینه می‌گیریم، باز همان‌طوری خوانده شود. شما مصرع زیر را مقابل آینه بگیرید تا ببینید ماجرا از چه قرار است.

«شکر بترازی وزارت برکش»

اشترانکوه

اشترانکوه در استان لرستان، محبوب گردشگران و کوهنوردان است. اشترانکوه يك کوه نیست، بلکه چندین کوه است! که از فاصلهٔ دور، شبیه کوهان شترند. به همین سبب به این نام معروف شده است: شتران کوه. «دورود» که شهر کوچکی است، نزدیکترین مکان به اشترانکوه است.

اشترانکوه به دلیل قله‌های سر به فلک کشیده، تنوع جانوران و گونه‌های گیاهی شهرت بسزایی دارد. در این منطقه حدود ۶۰۰ گونهٔ گیاهی وجود دارد که ۶۸ مورد آن، خاص خود اشترانکوه است. بلوط، پسته کوهی، گون و ریواس، به فراوانی در دامنه‌های این کوه وجود دارند.

نگین زاگرس!

وجود دریاچهٔ وسیع و بسیار زیبای «گهر» (گوهر) به این منطقه شهرتی جهانی بخشیده است. گهر آبی بس زلال دارد. البته رسیدن به این دریاچه خالی از زحمت نیست، زیرا در ارتفاع ۲۳۵۰ متری سطح دریا قرار دارد.

تا داشته‌ام فقط تو را داشته‌ام
با نام تو قد و قامت افراشته‌ام
بوی صلوات می‌دهد دستانم
از بس که گل محمدی کاشته‌ام

سعید بیابانکی

